



سورة المجادلة آياتها ۲۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ۱ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا الَّتِي وَلَدْنَهُمْ وَأَتَمُّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ۲ وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَّاسَا ذَلِكُمْ تَوْعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۳ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرٍ مُتَتَابِعِينَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَّاسَا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَطَعَامُ سِتِّينَ مَسْكِينًا ذَلِكِ لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۴ إِنَّ الَّذِينَ يُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَقَبُولُوا كَمَا كَبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ۵ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۶

سوره‌ی مجادله (در مدینه نازل شده است)

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
به راستی خداوند سخن آن زن را که در مورد همسرش با تو بحث و جدل می‌کرد و (از وضع و حالش) به خدا شکایت می‌برد، شنید (و خواسته‌اش را پذیرفت). خدا، بحث و گفت‌وگوی شما را می‌شنود؛ زیرا خدا بسیار شنوا و بیناست. ۱ کسانی از شما که همسران خود را (به رسم جاهلیت) با به زبان آوردن جمله‌ی «تو همچون مادرم بر من حرام هستی» طلاق می‌دهند و از آنان فاصله می‌گیرند، (بدانند که) همسران‌شان (با این کار، در حکم) مادران‌شان نیستند (و بر آنان حرام نمی‌شوند؛ بلکه) مادران آنان، فقط زنانی هستند که ایشان را به دنیا آورده‌اند. حقیقتاً آنان سخن زشت و ناحقی می‌گویند، و البته خدا (در مورد آنچه تا پیش از نزول این آیه اتفاق افتاده)، بسیار آمرزنده و مهربان است. ۲ کسانی که

با همسران خود ظهار می‌کنند، سپس از حرف خود برمی‌گردند، پیش از آمیزش باید برده‌ای را آزاد کنند. شما به این (دستور سخت) پند داده می‌شوید (تا ظهار را برای همیشه ترک کنید). خداوند از کارهایتان آگاه است. ۳ پس هر کس که (برده‌ای) نیافت، پیش از آمیزش باید دو ماه پیاپی روزه بگیرد، و هر کس توان (چنین کاری را) ندارد، باید به شصت بینوا غذا بدهد. این (احکام)، برای این است که به خدا و پیامبرش ایمان آورید. این‌ها، مرزهای خداست (که نباید پا از آن فراتر گذاشت). کافران، عذابی دردناک خواهند داشت. ۴ کسانی که با خدا و پیامبرش مخالفت می‌کنند، مانند خوارشدن پیشینیان‌شان، خوار و ذلیل خواهند شد. به راستی آیاتی روشن نازل کردیم. کافران، عذابی خفّت‌بار خواهند داشت؛ ۵ در آن روز که خداوند، همه‌ی آنان را زنده می‌کند (و) آنگاه آنان را از کارهایشان مطلع می‌سازد. خدا، آن (اعمال) را تا به آخر برشمرده، و ایشان آن را فراموش کرده‌اند؛ (زیرا) خدا بر همه چیز مسلط و گواه است. ۶



ناپسند است؛ چون شرع که ملاک هر پسند و ناپسندی است، آن را منکر می‌داند، و برای همین تشریحش نکرده و تشریح جاهلان‌های مردم جاهلیت را صحنه نگذاشته است. دروغ است؛ چون با آنچه در خارج و واقع است، مخالفت دارد؛ زیرا در خارج، مادر، مادر است، و همسر، همسر. پس آیه‌ی شریف می‌فهماند که عمل ظهار، افاده‌ی طلاق نمی‌کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۹، ص ۳۱۳).

ب - اسلام حکم می‌کند که هر گاه کسی همسرش را ظهار کند، زن می‌تواند با مراجعه به حاکم شرع، مرد را موظف کند: ۱- رسماً از طریق طلاق از زن جدا شود؛ ۲- یا به زندگی زناشویی بازگردد؛ اما پیش از بازگشت باید کفاره‌ای پرداخت کند؛ بدین ترتیب که در صورت توانایی، یک برده آزاد کند؛ اگر نتوانست، دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد؛ اگر آن هم مقدور نبود، شصت مسکین را اطعام کند.

نکته ۱: مرد ظهارکننده، در پرداخت کفاره، مخیر به انتخاب یکی از موارد سه‌گانه نیست؛ بلکه به ترتیب و بنا بر توانایی و استطاعت خود باید عمل کند. بنابراین، پرداخت این کفارات، جنبه‌ی تخییری ندارد.

نکته ۲: برخورد قاطع اسلام با مسئله‌ی ظهار، بیانگر این حقیقت است که اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد مردان خودکامه، با استفاده از رسوم و عادات ظالمانه، به حقوق زنان تجاوز کنند؛ بلکه سنن غلط و خرافی را هرچند در میان مردم محکم باشند، در هم می‌شکنند (تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۱۸).

نکته ۳: اسلام، در کمال زیبایی، کفارات عمل قبیح ظهار را تربیت‌کننده تعیین کرده است؛ از طرفی، با برده‌داری مقابله کرده؛ از سویی، به خودسازی انسان در پرتو همانندی با فقرا و روزه‌داری توجه نشان داده؛ از سمتی نیز اطعام به مساکین را در دستور کار قرار داده است. /م

۱ - ۶. موضوع ظهار و برخورد تربیتی اسلام با آن

شریعت مبین اسلام، در مقام مواجهه با سنن ناپسند جاهلی، در برخی مواقع، در عین مخالفت، برخوردی کاملاً حقوقی دارد. آیات شریف، پرده از سنت زشت «ظهار» برمی‌دارد. ظهار بدین معناست که مرد، هنگامی که از همسرش ناراحت می‌شد، برای این‌که او را در تنگنا و فشار قرار دهد، می‌گفت: «انت علیّ کظهر اُمّی». ظهر، در این عبارت، به معنی پشت نیست؛ بلکه کنایه از رابطه‌ای است که از ناحیه‌ی زوجیت پدید می‌آید. بنابراین، معنی جمله چنین می‌شود: «همسری با تو، همچون همسری با مادرم است.» (مفاتیح‌الغیب، ج ۲۹، صص ۴۷۸-۴۷۹).

نتیجه‌ی ظهار در عصر جاهلی آن بود که آن زن برای همیشه بر همسرش حرام می‌شد و حتی نمی‌توانست همسر دیگری انتخاب کند و دیگر بلا تکلیف می‌ماند. در باره‌ی سبب نزول این آیات، از امام باقر (ع) روایت شده است: بانویی مسلمان، به محضر رسول خدا (ص) آمد و گفت: یا رسول الله، فلان شخص، شوهر و همسر من است. در حالی که من خود را در اختیار او نهاده و برای امور دنیا و آخرت او را کمک کرده‌ام و از من ناسزایی دیده نشده، از او به شما شکایت می‌کنم. حضرت فرمود: «چه شکایتی داری؟» گفت: به من گفته که تو مانند مادرم بر من حرام هستی، و مرا از منزل خود بیرون کرده. در باره‌ی من چه می‌فرمایی؟ رسول خدا (ص) به او فرمود: «برای قضاوت میان تو و شوهرت، از پروردگار دستوری نرسیده است و من هرگز از متکلفان نخواهم بود (از کسانی نیستم که چیزی از خود می‌سازند و به خدا نسبت می‌دهند). بانوی مسلمان گریست و از محضر پیامبر (ص) بیرون آمد. پروردگار اما سخنان و شکایت بانو را شنید و آیه‌ی مورد بحث را در این باره نازل کرد (تفسیر قمی، ج ۲، صص ۳۵۴-۳۵۵).

حکم اسلام در مورد ظهار

الف - اسلام، ظهار را گناه کبیره می‌داند و مطلقاً محکوم می‌کند و می‌گوید که کسانی که زنان خود را ظهار می‌کنند، با گفتار خود، هم سخن ناپسندی می‌گویند و هم دروغی آشکار. سخن‌شان



أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ
 نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا آدْنَى
 مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ إِنْ مَا كَانُوا يُحِبُّونَهُمْ بِمَا عَمِلُوا
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۷﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ
 النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَجَّوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ
 وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ
 وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ
 يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿۸﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ
 فَلَا تَتَنَجَّوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا
 بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۹﴾ إِنَّمَا
 النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا
 إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۰﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 ءَامَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ
 اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُزُوا فَانْشُزُوا يَرِيعَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا
 مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱۱﴾

آیا نمی‌دانی که خدا از آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، آگاه است؟ هیچ سه نفری با هم صحبت خصوصی نمی‌کنند، مگر این که او چهارمین آنان است، و هیچ پنج نفری (با هم صحبت خصوصی ندارند)، مگر این که او ششمین آنان است، و (هیچ صحبت خصوصی با) کمتر از این (تعداد) و (یا) بیشتر از این (شمار) وجود ندارد، مگر این که هر جا باشند، او همراه آنان است. سپس در روز قیامت، آنان را از کارهایشان آگاه خواهد کرد؛ زیرا خدا از همه چیز به‌خوبی آگاه است. ۷ آیا به کسانی توجه نکردی که از خصوصی صحبت کردن نهی شده‌اند، سپس دوباره مرتکب آنچه که از آن نهی شده‌اند، می‌شوند؟ و درباره‌ی گناه و ظلم و نافرمانی از پیامبر، خصوصی صحبت می‌کنند، و هنگامی که نزد تو می‌آیند، چنان بر تو سلام و درود می‌فرستند که خدا آن گونه بر تو سلام و درود نفرستاده است و در دل می‌گویند: «چرا خدا به سبب آنچه

می‌گوییم، عذاب‌مان نمی‌کند؟» جهنم برایشان کافی‌ست؛ در حالی که در آن وارد می‌شوند و خواهند سوخت. (هنگامی که در آن وارد شوند، می‌فهمند که) چه فرجام بدی‌ست. ۸ ای مسلمانان، هنگامی که با یکدیگر خصوصی صحبت می‌کنید، درباره‌ی گناه و ظلم و نافرمانی پیامبر صحبت نکنید، و درباره‌ی نیکوکاری و تقوا صحبت کنید و خود را از (خشم) خدا حفظ کنید؛ همو که (در قیامت) جمع و به پیشگاه او روان خواهید شد. ۹ منشأ صحبت‌های خصوصی (ناشایست)، فقط شیطان است تا (بدین وسیله) مؤمنان را اندوهگین کند؛ در حالی که (این کار او)، بدون اجازه‌ی خدا، به‌هیچ‌وجه ضرری به آنان نمی‌رساند، و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند. ۱۰ ای مسلمانان، هنگامی که به شما گفته می‌شود «در مجالس (برای دیگران) جا باز کنید»، جا باز کنید تا خدا (در بهشت) برایتان جا باز کند، و هنگامی که گفته می‌شود «(از جای خود) برخیزید (و به عالمان و پرهیزکاران جای دهید)» برخیزید تا خدا مؤمنان شما و (نیز) کسانی را که علم و دانش به آنان داده شده، درجاتی بالا ببرد. (آری)، خداوند از کارهایتان آگاه است. ۱۱

۹. معصية الرسول؛ شاخصی منافقان

در تفسیر صافی (ج ۵، ص ۱۴۶)، در باره آیه ۸ این سوره می‌خوانیم: «گفته شده که آیه در باره یهود و منافقان است که با یکدیگر سخنان پنهانی می‌گفتند، و زمانی که مؤمنان را می‌دیدند، با اشاره به یکدیگر علامت می‌دادند. پیامبر ﷺ آنان را نپیامبر ﷺ فرمودند؛ اما دوباره به همان روال بازگشتند. سخنان درگوشی آنان، در باره گناه، دشمنی با مؤمنان و تشویق یکدیگر به نافرمانی حضرت بود ...» این گزارش، تأکیدی بر رابطه وثیق منافقان (یعنی مخاطبان سرزنش آیه) با یهود است. «تعبیر معصية الرسول می‌فهماند که منظور، منافقانند؛ چون پیامبر ﷺ یهود را از حالاتشان نپیامبر ﷺ نهدی می‌فرمودند.» (التحریر و التئویر، ج ۲، ص ۲۶۲) اصولاً یکی از اوصاف منافقان در قرآن، موضع ناصحیح آنان در برابر پیامبر اکرم ﷺ در وجوه گوناگون است؛ برای نمونه: الف - «و هنگامی که به آنان گفته شود: به سوی آنچه خداوند نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید، منافقان را می‌بینی که از تو سخت روی برمی‌تابند.» (نساء/۶۱)؛ ب - «و هنگامی که به آنان گفته شود: بیایید تا رسول خدا برای شما آموزش بخواهد، سرهایشان را می‌گردانند، و آن‌ها را می‌بینی که تکبر کنان روی می‌تابند.» (منافقون/۵).

در باره منافقان، ذیل آیات دیگر سخن گفته شده است. در اینجا نکاتی در باره اهمیت جایگاه پیامبر ﷺ بیان می‌شود:

تبعیت از پیامبر ﷺ؛ محور دین

پس از آن که آیه ۸، نجوای منافقان در باره گناه، دشمنی با مؤمنان و نافرمانی پیامبر ﷺ را بازگفته، آیه ۹، مؤمنان را از موارد سه‌گانه مذکور نهدی، و باز تعبیر معصية الرسول را تکرار کرده است. این تکرار همراه با خطاب عمومی برای همه مؤمنان، نشانه‌ی اهمیت جایگاه پیامبر خداست.

پیش از این، ذیل آیه ۳۱ سوره احقاف (ص ۵۰۶) بیان شد که مبنای دین‌داری، تسلیم بودن در برابر فرستاده‌ی خداوند است، و می‌توان نقش پیامبر ﷺ در دین را کم‌رنگ کرد. ذیل آیه ۳۲ سوره محمد (ص ۵۱۰) نیز به تأکیدات مکرر قرآن بر پیروی از ایشان توجه داده شد. اکنون با توجه به سیاق آیه‌ی مورد بحث و این که مؤمنان، همواره و در طول زمان از نافرمانی حضرت نهدی شده‌اند، به‌صراحت درمی‌یابیم که «نافرمانی [و همچنین اطاعت] رسول ﷺ پس از درگذشت ایشان، مانند نافرمانی [یا اطاعت] در حال حیات ایشان است.» (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۶). این، البته مطلب روشنی شامل همه آیات مشابه است که برخی، در صفحات پیش آمده است.

چگونگی پیروی از دستورها و ره نموده‌های پیامبر ﷺ پس از رحلت ایشان، موضوع مهمی‌ست (در این بحث، فارغ

از مسئله‌ی وصایت و جانشینی حضرت سخن می‌گوییم؛ بدین معنا که پیروی از امامان اهل بیت، بی‌گمان لازمه‌ی استمرار تبعیت از رسول خدا ﷺ است؛ اما ۱. ما همچنان مأمور به تبعیت از شخص پیامبر نیز هستیم؛ و ۲. چگونگی ادامه‌ی پیروی پس از رحلت پیامبر ﷺ، در باره ائمه‌ی معصومین اهل بیت که از دنیا رفته‌اند، یا حضرت ولی‌عصر (عج) که در غیبت‌اند نیز مطرح است.)

احادیث؛ زمینه‌ساز تبعیت ما از پیامبر ﷺ

جست‌وجوی پاسخ برای چگونگی ادامه پیروی، جایگاه حدیث را در فرهنگ دینی آشکار می‌کند. گنجینه‌ی احادیث پیامبر اکرم ﷺ و ائمه‌ی معصومین اهل بیت، زمینه‌ساز تبعیت از آنان است. حدیث، واسطه‌ی انتقال تعالیم حجج الهی به ماست. این ارتباط البته منحصر به دوران غیبت نیست. در دوره‌ی حضور آن بزرگواران نیز همه‌ی پیروان در همه‌ی زمان‌ها، با آنان ارتباط مستقیم نداشتند، و چه‌بسا مسلمانان و شیعیانی که در طول عمر خود، پیامبر اکرم ﷺ یا امامان معاصر خود را ندیدند؛ اما فرامین و آموزه‌های آنان برایشان نقل می‌شد. در این رابطه باید به چند نکته‌ی حساس توجه شود: ۱- خداوند، ساختار دین را طوری قرار داده که جایگاه حدیث در آن اهمیت یافته است. حدیث، امری وارد شده به دین نیست؛ بلکه جزء آن است؛ ۲- احادیث، صحیح و سقیم دارد (هرچند شبهه‌گران در این زمینه اغراق می‌کنند)، و قرآن از نظر اعتماد به صدور کل آن از ناحیه‌ی الهی، قوت بیشتری دارد (اصطلاحاً قطعی‌الصدور است)؛ اما الف - خدا و قرآن، ما را به اطاعت از رسول ﷺ و ائمه‌ی معصومین اهل بیت سوق می‌دهند، و طریق ما برای این تبعیت، احادیث آنان است؛ ب - در فهم کامل مرادهای قرآن نیز از حدیث مستغنی نیستیم (ن.ک: ص ۵۰۹)، و این تدبیر خود خداست که پیامبر ﷺ و جانشینان الهی ایشان را صاحبان علم کامل قرآن و معلم آن قرار داده است. در واقع تأکید بر قطعی‌الصدور بودن قرآن در مقام تضعیف روایات، مصداق «کلمة حق بُرَاد بها الباطل»؛ «سخن حقی که از آن باطل قصد می‌شود» است؛ ۳- برای دست‌یابی مطمئن به متن و مراد روایات، علوم و تخصص‌های فراوانی وضع شده و تلاش‌ها بلکه جان‌فشانی‌های فراوان در طول تاریخ تشیع صورت گرفته تا گنجینه‌ای از بیانات اهل بیت اهل بیت ﷺ در اختیار ما قرار گرفته است. برای دین‌داری صحیح نمی‌توان به این مجموعه بی‌اعتنا یا کم‌توجه بود؛ ۴- غیبت امام عصر (عج)، عاملی‌ست که مانع دست‌یابی مستقیم ما به حجت الهی و بیانات ایشان شده و فاصله‌ی ما تا زمان صدور روایات را افزایش داده؛ چنان‌که کار علوم حدیثی، دشوارتر شده است؛ اما الف. باید دریابیم که دوران غیبت، دوران محرومیت است و باید به خداوند التماس کرد که آن را پایان دهد؛ ب. وظیفه‌ی مراجعه‌ی عالمانه به منابع دینی قرآن و حدیث در این دوران، به قوت خود باقی‌ست و تغییری نکرده است. /



ای مسلمانان، هنگامی که می‌خواهید با پیامبر، خصوصی صحبت کنید، پیش از صحبت خود (با ایشان)، صدقه‌ای بپردازید. این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است، پس اگر (چیزی برای صدقه) نیافتید، ایرادی ندارد که بدون دادن صدقه، با پیامبر خصوصی صحبت کنید؛ زیرا) خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. ۱۲ آیا از پرداخت صدقه پیش از صحبت خصوصی‌تان (با پیامبر) نگران شدید؟ اکنون که (این کار را) نکردید و خدا (نیز) به شما لطف کرد، (دیگر پیش از صحبت خصوصی با پیامبر، دادن صدقه لازم نیست، و فقط مانند گذشته) نماز را کامل و بی‌نقص به جا آورید و (از مال خود) انفاق کنید (چه واجب باشد و چه مستحب) و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید. خداوند از کارهایتان آگاه است. ۱۳ آیا به کسانی که با افرادی که خدا بر آنان غضب کرده، ابراز دوستی می‌کنند، توجه نکرده‌ای؟ این افراد، نه از شما هستند و نه از آنان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرٌ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾ أَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقْتُمْ فَاذَلِكُمْ تَفَعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَاهُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤﴾ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدَّوْا عَن سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٦﴾ لَن نُّغْفِرَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادَهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٧﴾ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٨﴾ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿١٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَدْلٰلِيْنَ ﴿٢٠﴾ كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبِ بَنِي إِسْرٰءِيلَ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيْزٌ ﴿٢١﴾

(که خدا بر ایشان غضب کرده است) و آگاهانه برای اثبات چیزی دروغ، سوگند می‌خورند. ۱۴ خداوند، برایشان عذابی سخت آماده کرده است. چقدر رفتار بدی داشتند! ۱۵ سوگندهایشان را سپری (در برابر اتهام‌های دیگران) قرار دادند و بدین‌وسيله، (مردم را) از راه خدا بازداشتند. در نتیجه، عذابی خوارکننده خواهند داشت. ۱۶ اموال و فرزندان آنان، هیچ چیز از (عذاب) خدا را از آنان دفع نخواهد کرد. آنان، اهل دوزخ‌اند (و همیشه در آن خواهند ماند؛ ۱۷ در آن روز که خدا، همه‌ی آنان را زنده می‌کند. آنگاه، همان‌طور که (اکنون) برای شما سوگند می‌خورند، برای او (نیز) سوگند خواهند خورد و می‌پندارند (که بدین‌وسيله،) در موقعیت مناسبی قرار می‌گیرند. آگاه باشید که دروغ‌گویان حقیقی، اینان هستند. ۱۸ شیطان بر آنان چیره شده و بدین‌وسيله، یاد خدا را از دلهایشان برده است. ایشان، یاران شیطان‌اند. آگاه باشید که یاران شیطان، زیان‌کاران حقیقی‌اند. ۱۹ کسانی که با خدا و پیامبرش مخالفت می‌کنند، در زمره‌ی ذلیل‌ترین افرادند. ۲۰ خدا (چنین) مقرر کرده است که قطعاً من و پیامبرانم پیروز خواهیم شد؛ زیرا خدا، نیرومند و شکست‌ناپذیر است. ۲۱

وضعیت را به قبل برگرداند تا این حقیقت پماند که مسلمانان گرچه رشد کرده‌اند، هنوز با نقطه‌ی آرزمانی فاصله‌ی زیادی دارند.

کار سترگ پیامبر ﷺ و ضعف‌های مسلمانان

کار تربیتی رسول خدا ﷺ در میان آن مردم، بسیار عظیم بود؛ چنان‌که بررسی ابعاد آن، مجال دیگری می‌طلبد. ضعف‌های جدی ایمانی مسلمانان اما با عظمت کار ایشان تعارضی ندارد و به این حقیقت باز می‌گردد که آن مردم، در دوره‌ی جاهلیت، فرهنگ بسیار پراسیب داشتند.

در مقام مثال، یک‌بار شما می‌خواهید شیئی را که روی زمین افتاده و آلوده شده پاک کنید؛ اما یک وقت آن شیء، سالیانی در لجن و آلودگی‌ها غوطه خورده و حالا قصد پاکیزه کردنش را دارید. آنان در جاهلیتی عمیق غوطه‌ور بودند، و پیامبر ﷺ خیلی رشدشان داد؛ اما کار هنوز نیمه‌تمام بود؛ کار بزرگی که می‌بایست با جانشینان معصوم ایشان به پایان می‌رسید.

مواجهه‌ی بزرگوارانه و تربیتی پیامبر ﷺ با کوتاهی‌های مسلمانان

نحوه‌ی برخورد خدای متعال که به‌رغم کوتاهی‌ها و تقصیرهای مسلمانان، راه بازگشت را در برابرشان باز می‌گذاشت، موضوع جداگانه‌ای است که از یک سو به رحمت و رأفت الهی و از سوی دیگر به ساختار مدارامحور و رحمت‌بنیان رسالت محمدی ﷺ مربوط می‌شود. واکنش پیامبر ﷺ اما چنین بود که گویا هنگام آفت یا حتی سقوط آنان می‌فرمود که دستانتان را دوباره به من بدهید و بالا بیاوید. ادامه‌ی آیه به‌خوبی این روش را می‌نمایاند: «اکنون که این کار را نکردید و خداوند، توبه‌ی شما را پذیرفت، نماز را برپا دارید و زکات را ادا کنید و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید و (بدانید که) خداوند از آنچه می‌کنید، باخبر است.» این نحوه‌ی تعامل، در بخش‌های متعددی از تاریخ صدر اسلام مشاهده می‌شود، و از جمله در آیات مربوط به جنگ احد که خدای متعال پس از سرزنش شدید مسلمانان به سبب فرار از میدان جنگ، سرانجام به رسولش می‌فرماید: «به‌واسطه‌ی رحمت الهی، در برابر آنان نرم (و مهربان) شدی، و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند. پس آنان را ببخش و برایشان آموزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن؛ اما هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش (و بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند، متوکلان را دوست دارد.» (آل‌عمران/۱۵۹). /

۱۲ و ۱۳. نمونه‌ای از قوت ایمان امیرالمؤمنین (علیه السلام)

بیشتر (ص ۴۱) به مواردی از ضعف‌های ایمانی مسلمانان در زمان رسول خدا ﷺ از قبیل فرار از میدان جنگ یا تنها گذاشتن پیامبر ﷺ در حال اقامه‌ی خطبه‌ی جمعه و رفتن سراغ کاروان تجاری اشاره شد. در صفحه‌ی ۵۱۳ نیز در باره‌ی تخلف عمومی جمعی از آنان از دستور ایشان در حدیبیه سخن گفتیم. گزارش یک نمونه‌ی دیگر از این ضعف‌ها، در آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی مجادله به نام آیه‌ی نجوا آمده است؛ آیه‌ای که مفسران نوشته‌اند که فقط یک نفر بدان عمل کرد. در این آیه، خداوند دستور داده که از این به بعد اگر خواستید با پیامبر ﷺ خصوصی صحبت کنید، صدقه بدهید، و البته کسانی را که توانایی نداشتند، استثنا کرده است. مسلمان‌ها اما پس از این دستور چه کردند؟ قید صحبت خصوصی با پیامبر ﷺ را زدند. مفسران نوشته‌اند که فقط حضرت علی (علیه السلام) یک دینار طلا را به ده درهم تبدیل کرد، و هر بار که می‌خواست با رسول خدا ﷺ خصوصی صحبت کند، یک درهم صدقه می‌داد. آیه‌ی بعد، به مسلمانان گفته است:

«آیا ترسیدید که قبل از نجوا صدقه بدهید؟»

فضیلتی ویژه برای امیرالمؤمنین (علیه السلام)

طبری، در ذیل آیه، با ذکر سند از مجاهد نقل کرده است: «مسلمانان از گفت‌وگوی خصوصی با پیامبر ﷺ نهی شدند؛ مگر پس از آن که صدقه دهند. پس هیچ‌کس با ایشان سخنی خصوصی نگفت جز علی بن ابی‌طالب که دیناری را به این کار اختصاص داده، صدقه داد. سپس جواز این کار نازل شد (جامع‌البیان، ج ۲۸/ص ۱۶۴). سیوطی، به نقل گروهی از محدثان اهل سنت و با ذکر اسامی آنان، از جمله حاکم نیشابوری - با قید این نکته که وی سند حدیث را صحیح دانسته - از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل کرده است: «آیه‌ای در کتاب خداست که هیچ‌کس قبل از من به آن عمل نکرد و کسی هم پس از من بدان عمل نخواهد کرد: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که می‌خواهید با رسول خدا نجوا کنید، قبل از آن، صدقه‌ای بدهید. من یک دینار داشتم، آن را با ده درهم معاوضه کردم، و هرگاه می‌خواستم با رسول خدا ﷺ نجوا کنم، یک درهم صدقه می‌دادم. سپس آیه نسخ شد و دیگر هیچ‌کس بدان عمل نکرد؛ چون این آیه نازل شد: آیا ترسیدید (فقیر شوید؛ اگر) قبل از نجوا صدقه بدهید؟» (الدرا المنثور، ج ۶/ص ۱۸۵). بدین ترتیب، خداوند، حکمی را مقرر کرد، و بعد از مدتی، با آیه‌ی دیگر،



لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ
حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ
إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ۗ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ
وَآيَدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۗ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ۗ
أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ ۗ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۲۲﴾

سُورَةُ الْحَشْرِ
آيَاتُهَا ۲۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
﴿۱﴾ هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ
لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ
حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَتْهُمْ اللَّهُ مِنَ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ
فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمُ الْمُؤْمِنِينَ ۗ
فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ ﴿۲﴾ وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ
الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ ﴿۳﴾

(هرگز) گروهی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند (، و در عین حال،) با کسانی که با خدا و پیامبرش مخالفت می‌کنند، دوستی کنند؛ هرچند (آن افراد)، پدران یا پسران یا برادران یا قوم و خویش آنان باشند. (خداوند) در دل‌های این مؤمنان، ایمان را تثبیت کرد و به وسیله‌ی روحی از جانب خود، به آنان نیرو بخشید و آنان را در باغ‌هایی (از بهشت) که از زیر (درختان) آنها، نهرها جاری‌ست، داخل می‌کند، (و) همیشه در آن خواهند ماند. خدا از ایشان راضی‌ست و آنان (نیز) از او راضی‌اند. آنان، یاوران خدا هستند. آگاه باشید که فقط یاوران خدا به هدف خود دست می‌یابند. ۲۲

سوره‌ی حشر (در مدینه نازل شده است) به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است،

خدا را (از هر عیب و نقصی) پاک و منزّه می‌شمارد، و اوست که شکست‌ناپذیر و حکیم است. ۱ او کسی‌ست که کافران، یعنی (آن گروه از) اهل کتاب (پییمان شکن)، را در آغاز لشکرکشی (مسلمانان)، از خانه‌هایشان بیرون راند. شما گمان می‌کردید که (به این آسانی) بیرون روند، و ایشان (نیز) می‌پنداشتند که قلعه‌هایشان، آنان را از (عذاب) خدا حفظ می‌کند. آنگاه خدا از جایی که گمان می‌کردند، سراغشان آمد و در دل‌هایشان ترس و وحشت افکند. (از این رو)، خانه‌هایشان را با دستان خود و دستان مؤمنین ویران می‌کردند. پس ای صاحبان بینش، عبرت بگیرید. ۲ اگر خداوند، ترک وطن را بر آنان مقرر نکرده بود، حتماً آنان را در دنیا عذاب می‌کرد، و در آخرت، عذاب آتش را خواهند داشت. ۳

ساده‌اندیشی‌ست اگر امر خداوند را که اجر رسالت پیامبر ﷺ را دوستداری اهل‌البیت ﷺ شمرده، موضوعی عادی پنداریم و از اهمیت و رمز و رازهای نهفته در آن غافل شویم. آن رسالت عظیم و اعلام يك اجر برایش - و البته تأکید بر این‌که چنین پاداشی، برای بهره‌مندی خود شماس (سیا/۴۷) - باید ما را به تدبر در کلام خدا وادارد و این‌که در مودت اهل‌بیت ﷺ - به منزله‌ی پاداش بالاترین نعمت الهی - دریچه‌هایی فراخ را به سوی هدایت و معنویت بجویم.

بازگردیم به ابتدای این بند که سخن از «محبت در جهت الهی» بود. محبت اهل‌بیت ﷺ، محبتی در مسیر خدا، بلکه ملاک و نشانه‌ی محبت خداست؛ چنان‌که «هر که شما را دوست بدارد، با خداوند دوستی ورزیده، و هر که با شما دشمنی کند، با خداوند دشمنی کرده است.» (زیارت جامعه‌ی کبیره، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳).

یکی از نکات مندرج در آیه‌ی اشاره‌شده، حرف «فی» در عبارت «الْمُؤَدَّةُ فِي الْقُرْبَى» است. اینجا نیز موضوع مودت در جهت اهل‌بیت ﷺ طرح شده که اعم از دوست داشتن خود آنان و شامل دوست داشتن هر کسی‌ست که آنان را دوست دارد؛ چنان‌که در زیارت عاشورا می‌خوانیم: «من با هر که با شما در صلح است، در صلح‌ام ... و دوستدار هر کسی هستم که با شما دوستی می‌ورزد.» (کامل‌الزیارات، ص ۱۷۷). بر محور این محبت، مؤمنان، شبکه‌ای را سامان می‌دهند که آیه‌ی صدر کلام، آن را «حزب‌الله» نامیده است؛ همچنان‌که آیه‌ی ۱۹، کسانی را که با خدا و رسول مخالفت می‌کنند، «حزب‌الشیطان» خوانده است.

دشمنی با دشمنان خدا

محبت خدایی (الحب فی الله)، ضمیمه‌ای تفکیک‌ناپذیر دارد که بغض خدایی (البغض فی الله) است. این یعنی دشمنی‌ها نیز باید با ملاک الهی باشد؛ چنان‌که امام صادق ﷺ فرموده است: «محکم‌ترین دستاویز ایمان، دوست داشتن در جهت خدا و انزجار ورزیدن در جهت خدا و همراهی با دوستان خدا و جدایی با دشمنان خداست.» (کافی، ج ۲، ص ۱۲۶). همراهی این حب و بغض، از موضوعات تأکیدشده در روایات است؛ تا جایی که امام صادق ﷺ فرموده است: «کسی که ادعای محبت ما را می‌کند و از دشمنان ما تبری نمی‌جوید، دروغ می‌گوید.» (بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۵۸). از همین رو در زیارت‌های مأثور، وقتی خطاب به اهل‌البیت ﷺ می‌گوییم «من دوست کسانی هستم که با شما دوستی می‌ورزند»، بلافاصله در دنبالش اظهار می‌کنیم: «همچنین در ستیزم با هر که با شما در ستیز است.» (کامل‌الزیارات، ص ۱۷۷). /

۲۲. تنظیم محبت‌ها با ضوابط الهی

در آیه‌ی ۲۲، این ضابطه برای دوستی‌های مؤمنان اعلام شده که آنان با مخالفت‌کنندگان با خدا و رسولش دوستی نمی‌کنند؛ هرچند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند. آیه سپس چنین مؤمنانی را با برترین اوصاف ستوده و به بالاترین پشتیبانی و ثواب وعده داده است.

تثبیت ایمان؛ ثمره‌ی محبت خدایی

در روایات، ایمان، دو نوع دانسته شده: «مستقر»، یعنی تثبیت‌شده در قلب که هرگز از آن جدا نمی‌شود؛ و «مستودع»، یعنی ایمانی که برای مدتی به امانت نهاده شده؛ کنایه از مستقر نبودن و در معرض زوال بودن آن (تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۱). امیرالمؤمنین ﷺ به کمال فرمود: «ایمان، یا مستقر است، یا مستودع. از آن پرهیز که ایمان عاریتی داشته باشی، و تو آنگاه شایسته‌ی ایمان تثبیت‌شده می‌شوی که به راه روشن دین ملتزم باشی.» (تحف‌العقول، ص ۱۷۴). خطر ایمان عاریتی این است که در مرحله‌ی حساسی از زندگی و حتی نزدیک مرگ زایل شود و شخص، بی‌ایمان از دنیا برود. آیه‌ی شریف، اولین ثمره‌ی محبت خدایی را تثبیت ایمان در قلب مؤمن از سوی خداوند دانسته است.

آیات و روایات، بر اهمیت محبت‌ورزی در دین، بسیار تأکید کرده‌اند:

ضابطه و اهمیت محبت خدایی

محبت الهی، فقط دوست داشتن خدا نیست؛ بلکه علاوه بر آن، تنظیم محبت‌ها با ضوابط الهی‌ست. تعبیری که در روایات آمده، «الحب فی الله» است؛ یعنی «محبت در جهت الهی». در آیه‌ی شریف، یکی از موارد سلبی آن - یعنی موردی که باید از محبت آن خودداری کرد - اعلام شده است. آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی شوری نیز فرمانی مهم و ایجابی در این باب دارد. این آیه به مسلمانان دستور داده که به پاس رسالت خطیر پیامبر اکرم ﷺ، با اهل‌بیت ایشان مودت (محبت) بورزند. تعبیر آیه، «الْمُؤَدَّةُ فِي الْقُرْبَى»: «دوست داشتن خویشان نزدیک» است؛ و روایات متواتر، از جمله، کافی، ج ۸، ص ۹۳، مقصود را «اهل‌البیت ﷺ» دانسته‌اند.

رسالت نبوی ﷺ، تنها نعمت عمومی در دنیاست که خداوند در قرآن کریم آن را با عنوان نعمت بزرگ یاد کرده و فرموده است: «همانا خداوند بر مؤمنان نعمتی عظیم داد هنگامی که از میان خود آنان، پیامبری برانگیخت تا آیاتش را بر آن‌ها بخواند و پاکشان کند و ...» (آل‌عمران/۱۶۴).



ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤﴾ مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمْوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ ﴿٥﴾ وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾ مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِلَّذِي الْقُرَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧﴾ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿٨﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾

این (کیفر)، بدان سبب است که آنان با خدا و پیامبرش به مخالفت برخاستند، و هر کس با خدا و پیامبرش به مخالفت برخیزد، خداوند (او را) به سختی مجازات می‌کند. ۴ آنچه از درختان خرما که قطع کردید، یا (سالم و) ایستاده بر ریشه‌های خود رهایش کردید، با اجازه‌ی خدا بود، و برای (اهداف مهمی انجام شد؛ از جمله) این که (خدا) افراد نافرمان را خوار و رسوا کند. ۵ آنچه خدا از آنان غنیمت گرفت و به پیامبرش بازگرداند (و سهمی به شما اختصاص نداد، بدین سبب بود که) شما هیچ اسب و شتری بر آن (سرزمین) نتاختید؛ بلکه خداوند، پیامبرانش را بر هر کس که بخواهد، مسلط می‌کند، و خدا بر هر کاری تواناست. ۶ آنچه خدا از مردم آن آبادی‌ها غنیمت گرفت و به پیامبرش بازگرداند، به خدا، پیامبر، خویشاوندان (معصوم پیامبر) و یتیمان و ینوایان و درراه‌ماندگان (از نسل

آن حضرت) متعلق است. (خداوند چنین مقرر فرمود) تا (این اموال)، بین ثروتمندان شما دست به دست نشود (و فقرا سهمی ببرند). آنچه پیامبر (از این غنایم) به شما داد، بگیرید، و آنچه که شما را از (گرفتن) آن نهی کرد، (از آن) دست بردارید و خود را از (خشم) خدا حفظ کنید؛ زیرا خدا به سختی مجازات می‌کند. ۷ (همچنین این غنایم، با تصمیم پیامبر،) برای مهاجران فقیر (است که از خانه و دارایی‌شان بیرون رانده شدند؛ در حالی که از خدا رزق و روزی و خشنودی می‌خواهند و خدا و پیامبرش را یاری می‌کنند. آنان، راستگویان حقیقی‌اند. ۸ کسانی که پیش از مهاجران، در مدینه ساکن شده و اهل ایمان بودند، کسانی را که نزد آنان هجرت کردند، دوست دارند و به سبب آنچه (از غنایم) که به مهاجران داده شد، هیچ‌گونه ناراحتی و حسادت در دل‌هایشان احساس نمی‌کنند، و (مهاجران فقیر را) بر خود ترجیح می‌دهند؛ هرچند خود فقیر باشند. (آری،) فقط کسانی که از (شتر) بخل و حرص (درون) خویش در امان بمانند، به خواسته و مطلوب (حقیقی خود) دست می‌یابند. ۹



۶ و ۷. فیه

می دانیم که رسول خدا ﷺ، قسمت زیادی از زمین های بنی نضیر را به صلاح دید خویش، به مهاجرین اعطا فرمودند؛ زیرا تا آن زمان، مهاجرین به علت ضعف مالی، در خانه های انصار زندگی می کردند (فتوح البلدان، ج ۱، ص ۲۱؛ سیره ابن هشام، ج ۳، صص ۲۰۱-۲۰۲).

فدک؛ مصداق مهم فیه در تاریخ اسلام

فدک، سرزمین آبادی در حجاز است که حدود ۱۴۰ کیلومتر با مدینه فاصله دارد و خداوند، در سال هفتم هجری، آن را از راه صلح نصیب رسول خود فرمود؛ بدین قرار که چون پیامبر ﷺ به خیبر وارد شدند و قلعه های آن را فتح و برخی را محاصره کردند، وقتی عرصه بر دشمنان تنگ شد، پیکی نزد حضرت فرستادند و پیشنهاد کردند که به شرط ترک وطن، اجازه ی خروج به آنان داده شود، و پیامبر ﷺ موافقت فرمودند. وقتی این خبر به اهل فدک رسید، آنان نیز پیکی فرستاده، درخواست کردند که به شرط بهره برداری از نصف میوه ها و اموالشان توسط خود آنان، با ایشان مصالحه شود، و رسول خدا ﷺ مشروط بر این که هرگاه فرمان داده شود، یهودیان آن سرزمین را ترک کنند - مصالحه را پذیرفتند (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۰۳). از این رو، فدک، از غنایمیست که با جنگ و تاخت و تاز به دست نیامد، و از این رو مخصوص رسول خدا ﷺ بود (همان؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۶۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۰۳).

دانستنی بیشتر در باره ی فدک این که آیه ی ۲۶ سوره ی اسراء به پیامبر ﷺ امر کرده است: «وَأَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُمْ ... و...» «و حق خویشانت را بده». آیه ی ۳۸ سوره ی روم، مشابه همین عبارت را با «فَاتِ» بیان فرموده است. تعبیر آیه، با آیه فیه کاملاً تطبیق پذیر است. نقل مورد اتفاق منابع فریقین، بدین مضمون است: «وقتی آیه ی ۲۶ اسراء نازل شد، نبی اکرم ﷺ، فاطمه (ع) را طلبید و فدک را بدو عطا کرد.» (شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۴۲؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۵۸ و ج ۵، صص ۲۷۳ و ۲۷۴؛ روح المعانی، ج ۵، ص ۵۵۸ و...)/ م

آیه ی ۶، مربوط به غزوه ی بنی نضیر در ابتدای سال چهارم هجریست و در آن، سخن از اموالی گفته شده که «خداوند به منزله ی غنیمت، از آنان (یهود بنی نضیر)، در اختیار پیامبرش نهاده، و (با فاءِ فما اوجفتم) علت این واگذاری را چنین بیان کرده که شما اسبی و شتری بر آن (و برای تصاحبش) نتاختید. سپس - به طور ضمنی - بیان کرده که این پیروزی و تعلق غنایم را خداوند برای پیامبر ﷺ پدید آورد.

پیامبر ﷺ در ابتدای هجرت، با یهودیان مدینه معاهده ای مبتنی بر همزیستی و دفاع در برابر دشمنان بسته بودند؛ اما آنان پیمان شکنی و خیانت کردند و به کوچ اجباری از آن منطقه محکوم شدند. بدین ترتیب، تمام زمین های بنی نضیر که بدون جنگ به دست آمده بود، فیه به حساب آمد، و بر اساس آیه ی صدر کلام، ملک خاص رسول خدا ﷺ شد (انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۳۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۰۳).

آیه ی ۷، با گزاره ای مانند آیه ی پیش آغاز شده است؛ با این تفاوت که «مِنْهُمْ» به «مِنَ أَهْلِ الْقُرَىٰ» تبدیل شده است: «اموالی که خداوند به منزله ی غنیمت، از اهل آبادی ها در اختیار پیامبرش قرار داد.» این تعبیر جدید را بعضی از مفسران به همان معنای پیشین دانسته اند. شیخ طوسی در تفسیر تبیان (ج ۹، ص ۵۶۴) آورده است: «مِنَ أَهْلِ الْقُرَىٰ یعنی بنی النضیر.» اما بر این فرض هم حکم فیه، مبتنی بر قواعد تفسیری تعمیم می یابد: «فیه نزد ما (در زمان حضرت) به پیامبر ﷺ اختصاص داشته است.» (المبسوط، ج ۴، ص ۱۵۴)؛ اما در المیزان (ج ۱۹، ص ۲۰۳)، آیه ی ۷، از اساس چنین تفسیر شده است: «از ظاهر این آیه برمی آید که ... فیه طرح شده در آیه ی قبل را که خصوص بنی نضیر بود، به همه ی فیه های دیگر عمومیت می دهد.» این آیه همچنین موارد مصرف فیه را بیان می کند و پس از بیان تعلق آن به خدا و رسول، اولین مورد را «لِزِي الْقُرَىٰ»، به معنای «ذی قرباه»: «خویشان پیامبر ﷺ» می آورد؛ که در آن، «الف و لام، جانشین ضمیر است.» (تفسیر تبیان، ج ۹، ص ۵۶۴). سایر موارد نیز بر همین روال تفسیر شده است.



﴿

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا
 وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا
 لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰﴾ ﴿۱۱﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ
 نَاقَظُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
 لَئِن أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا
 أَبَدًا وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۱۲﴾
 لَئِن أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِن قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُوهُمْ
 وَلَئِن نَصَرُوهُمْ لَيُؤُلَّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَنْصُرُونَ ﴿۱۳﴾ لَأَتَمُّ
 أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ
 لَا يَفْقَهُونَ ﴿۱۴﴾ لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ
 أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ
 جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۵﴾
 كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ
 أَلِيمٌ ﴿۱۶﴾ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ
 قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۷﴾

و کسانی که پس از مهاجران و انصار، (به دایره‌ی ایمان) آمدند، می‌گویند: «پروردگارا، ما و برادرانمان را که پیش از ما ایمان آوردند، بیامرز و در دل‌های ما هیچ کینه و دشمنی نسبت به مؤمنان قرار مده. پروردگارا، تو رُؤُوف و مهربان هستی.» ۱۰ آیا منافقان را ندیدی که به برادران‌شان، یعنی اهل کتاب، که کفر ورزیدند، می‌گویند: «اگر اخراج شوید، ما (نیز) با شما (از مدینه) بیرون می‌آییم و هرگز در مورد (دشمنی با) شما از هیچ‌کس اطاعت نخواهیم کرد، اگر هدف جنگ (و حمله) قرار گرفتید، حتماً شما را یاری خواهیم کرد.» و خدا گواهی می‌دهد که بی‌شک آنان دروغ می‌گویند. ۱۱ اگر (آن یهودیان کافر) اخراج شوند، همراهشان بیرون نخواهند رفت، و اگر هدف جنگ (و حمله) قرار بگیرند، یاریشان نخواهند کرد، و اگر (هم) یاری کنند، (برای فرار) پشت می‌کنند؛ آنگاه (یهودیان، از سوی هیچ‌کس)

یاری نخواهند شد. ۱۲ شما در دل‌هایشان از خداوند با‌بُهِت‌تر و ترسناک‌ترید؛ این بدین علت است که آنان، افرادی هستند که نمی‌فهمند. ۱۳ در حالی که یک‌جا جمع شده باشید، با شما نمی‌جنگند؛ مگر در آبادی‌هایی که (با خندق و موانع دیگر) حفاظت شده باشد، یا از پشت دیوارهای قلعه‌هایشان. از این رو در نبرد با شما یکپارچه نیستند (که جنگ و درگیری در میان خودشان شدید است (و از اختلافات داخلی رنج می‌برند). می‌پنداری که یکپارچه و متحدند، حال آن‌که دل‌هایشان پراکنده (و از هم دور) است. این بدین سبب است که آنان افرادی هستند که عقل خود را به کار نمی‌گیرند. ۱۴ (وضعیت این یهودیان)، مانند وضعیت کسانی (ست) که اندکی پیش از آنان، (در مدینه) بودند؛ (و) کیفر کار خود را چشیدند و (در آخرت نیز) عذابی دردناک خواهند داشت. ۱۵ (وضعیت منافقان)، مانند وضعیت شیطان (است) که به انسان گفت: «کافر شو.»؛ پس هنگامی که (انسان) کافر می‌شود، (شیطان به او) می‌گوید: «من با تو هیچ رابطه‌ای ندارم؛ من از الله، مالک و صاحب‌اختیار

جهانیان، می‌ترسم.» ۱۶

۱۰. ملاک فضیلت در مسلمانان عصر پیامبر ﷺ

در آیات ۸ و ۹، از مهاجران و انصار تجلیل شده است؛ گروه یکم، با وصف «از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند؛ در حالی که فضل الهی و رضای او را می‌طلبند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند.»؛ و گروه دوم، با وصف «کسانی را که به سویشان هجرت می‌کنند، دوست دارند و آن‌ها را بر خود مقدم می‌دارند؛ هرچند خودشان بسیار نیازمند باشند.» سپس در آیه ۱۰، از قول کسانی که بعد از مهاجران و انصار آمدند، این دعا نقل شده است: «پروردگارا، ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، پیامرز.» در این عبارت، ملاک فضیلت مهاجران و انصار، «سبقت در ایمان» دانسته شده که ملاکی منطقی و موافق روح آیات قرآن است.

از اینجا، توجه به آیه‌ای که بر اساس آن، نوعی صلاحیت عمومی و فراگیر برای اصحاب رسول خدا ﷺ ادعا شده، مناسب می‌نماید. در آیه ۱۰۰ سوره توبه می‌خوانیم: «سبقت‌گیرندگان نخستین، از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، خداوند از آنان خوشنود شد، و آنان (نیز) از او خوشنود شدند، و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم کرده که نهرها از زیر درختانش جاری‌ست. جاودانه در آن خواهند ماند، و این است پیروزی بزرگ.» برخی مدعی‌اند که آیه، سبقت در هجرت و نصرت را مد نظر دارد، و به این ترتیب، مضمون آیه فوق را به بخش عمده‌ای از صحابه تسری می‌دهند. این ادعا نتایج نامقبولی دارد.

ما می‌پرسیم: سبقت در چه موضوعی، مد نظر آیه است؟ اساساً در مقیاس عقل، فرهنگ قرآن و سنت نبوی ﷺ صرف عمل خارجی، ملاک فضیلت نیست؛ بلکه ایمان و نیت، نقش مهمی در ارزش‌گذاری عمل دارد. قرآن کریم، هرگز نفس عمل بدون قید ایمان را ستایش نکردن و همواره ایمان را پیش شرط عمل صالح دانسته است. به علاوه، وجود حدود سیصد آیه در باره منافقان، نشانگر ابعاد وسیع این پدیده در جامعه‌ی اسلامی‌ست. آیا گروه بسیار قوی منافقین، در حالی میان جامعه‌ی اسلامی رشد و نفوذ کرد که ساختار اولیه‌ی اجتماع، از هرگونه ناخالصی دور، و همه، صالح و عادل بوده‌اند؟! (ر.ک):

موضوع «منافقان» و «ضعف‌های ایمانی مسلمانان» در فهرست، بنابراین، منظور، «سبقت در ایمان» است؛ یعنی «سبقت‌گیرندگان در ایمان، از مهاجرین و انصار» ستوده شده‌اند. شاهد این تفسیر، آیات ۸ تا ۱۰ سوره‌ی حشر است که در صدر کلام طرح شد و به وضوح، وجه فضیلت مهاجران و انصار را سبقت در ایمان دانسته است. جالب توجه این‌که وقتی به تفاسیر اهل سنت مراجعه می‌کنیم، با روایات متعددی مواجه می‌شویم که منظور آیه‌ی ۱۰۰ سوره‌ی توبه از سبقت را اموری غیر از هجرت و نصرت می‌شمارد؛ که مؤید نظر پیش‌گفته است.

طبری در تفسیر این آیه نوشته است: «اهل تفسیر، در معنای السابِقون اختلاف کرده‌اند.» وی سپس پنج روایت را ذکر کرده که آنان را سبقت‌گیرندگان در بیعت رضوان دانسته (جامع‌البیان، ج ۱۱، ص ۶)، و در نتیجه تأکیدی ندارد که منظور آیه از «سبقت‌گیرندگان نخستین، از مهاجرین و انصار»، سبقت در هجرت و نصرت باشد. لازم است یادآور شویم که قرآن کریم، در ماجرای بیعت رضوان نیز این‌گونه فرموده است: «خدا از مؤمنان، آن هنگام که در زیر درخت با تو بیعت کردند، خوشنود شد و دانست که در دلشان چه می‌گذرد. پس آرامش را بر آن‌ها نازل کرد و به فتحی نزدیک پاداششان داد.» (فتح/۱۷). ملاحظه می‌شود که برای کسانی که از آنان اعلام رضایت شده، قید ایمان ذکر شده است. خداوند، از مؤمنان بیعت‌کننده خوشنود شده. پس مثلاً اگر منافقانی در میان بیعت‌کنندگان بوده‌اند، رضایت الهی، شامل آنان نشده است. حتی اگر کسانی، ابتدا با ایمان بیعت کرده و سپس از ایمان عدول کرده باشند، مشمول حکم آیه ۱۰ سوره‌ی فتح‌اند: «پس هر کس پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است، و آن کس که به عهده‌ی که با خدا بسته، وفا کند، به زودی پاداش عظیمی به او خواهد داد.» عبارت «دانست که در دلشان چه می‌گذرد» نیز بیان بسیار زیبایی‌ست که دقیقاً یادآوری می‌کند که رضایت الهی، به نیت قلبی آن مؤمنان برمی‌گردد و نه به ظاهر عملشان (ن.ک: ذیل آیه، ص ۵۱۳).

نتیجه‌ی سخن این‌که قرآن کریم، فضیلت صحابه را مشروط به ایمان دانسته که امری درونی و قلبی‌ست، و بنابراین نمی‌توان به صرف داشتن عنوان صحابه، این فضیلت را به همگان تسری داد. /



فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ
 الظَّالِمِينَ ﴿١٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتَنظُرْ
 نَفْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ
 ﴿١٨﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ ؕ أُولَٰئِكَ
 هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١٩﴾ لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ
 الْجَنَّةِ ؕ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾ لَوْ أَنزَلْنَا هَٰذَا
 الْقُرْءَانَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ
 اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ
 ﴿٢١﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
 هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿٢٢﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
 الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ
 الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢٣﴾
 هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ
 يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٤﴾

سورة الحشر
 آیاتها ۱۳

در نتیجه، فرجام هر دو (یعنی شیطان و انسان کافر) این خواهد بود که همیشه در آتش خواهند ماند. (آری،) این کیفرِ ستم‌کاران است. ۱۷ ای مسلمانان، خود را از (خشم) خدا حفظ کنید، و انسان باید دقت کند که برای فردایی (سخت و هولناک که در پیش دارد)، چه پیش فرستاده است. خود را از (خشم) خدا حفظ کنید؛ زیرا خدا از کارهایتان آگاه است، ۱۸ و مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند. در نتیجه، او (نیز صلاح و کمال) خودشان را از یادشان برد. آنان، نافرمانان حقیقی‌اند. ۱۹ دوزخیان و بهشتیان، یکسان نیستند؛ این بهشتیان اند که نجات یافته و پیروز شده‌اند. ۲۰ اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، حتماً می‌دیدید که از ترس خدا فرو می‌ریخت و تکه تکه می‌شد. این نکات مهم را برای مردم بیان می‌کنیم تا

بیندیشند. ۲۱ اوست الله؛ همو که هیچ‌خدایی جز او نیست (و) از پنهان و آشکار آگاه است. اوست که بخشنده و مهربان است. ۲۲ اوست الله؛ همو که هیچ‌خدایی جز او نیست. فرمان‌روا و (از هر عیب و نقصی) کاملاً منزّه است. (به بندگانش) امنیت و سلامت می‌بخشد. ایمنی‌بخش، مراقب و مسلط بر همه چیز و شکست‌ناپذیر است و خواستش به طور مطلق انجام می‌شود، و همه در برابر اراده‌ی او تسلیم‌اند، و بسیار باعظمت است. خداوند، از شرک و ورزیدن آنان، پاک و منزّه است. ۲۳ اوست الله؛ که (آنچه را که می‌خواهد بیافریند، کامل) اندازه می‌گیرد، و (آنگاه) می‌آفریند، و (به آن) شکل و صورت می‌دهد. بهترین نام‌ها فقط از آن اوست. آنچه در آسمان‌ها و زمین است، او را (از هر عیب و نقصی) منزّه می‌شمرند. اوست که شکست‌ناپذیر

و حکیم است. ۲۴

سوره‌ی ممتحنه (در مدینه نازل شده است)

۲۳ و ۲۴. سُبُوحِیَّتِ خُدَایِ مُتَعَالِ

حشر، دومین سوره از مسَبَّحات (حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن) است. سه سوره اول، با عبارت «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»، و دو سوره دیگر، با عبارت «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» آغاز می‌شود. در سوره حشر، به علاوه، در آیه‌ی ماقبل آخر نیز جمله‌ی «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» آمده، و سوره با عبارتی مشابه آیه‌ی نخست (يُسَبِّحُ لَهُ مَا...)، پایان گرفته است.

سُبُوحِیَّتِ خُدَاوَنَد و تَسْبِیحِ او به چه معناست؟ تَسْبِیح، در لغت، به معنای تنزیه، یعنی منزّه دانستن و بری شمردن از عیب و نقص، است. بیان موضوع این تنزیه - یعنی این که خدَاوَنَد را از چه چیز باید منزّه دانست - با این تعبیر در قرآن آمده است: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ و «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ». تنزّه خدَاوَنَد از شریک داشتن، دست کم در نگاه اول، معنای روشنی دارد (هرچند درک معنا و مصادیق شرک، دقت ورزی زیادی می‌طلبد)؛ اما «منزّه بودن خدَاوَنَد از آنچه وصف می‌کنند»، جای تأمل بیشتری دارد.

تنزیه خدَاوَنَد از آنچه وصف می‌کنند

چه وصفی مقصود این آیه است؟ روشن است که خدَاوَنَد از توصیف مبتنی بر ویژگی‌های مادی منزّه است. ذیل آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی ق (ص ۵۱۹) و آیه‌ی ۴ سوره‌ی حدید (ص ۵۲۸) بیان شد که به علت فاصله گرفتن برخی از مذاهب اسلامی از مفسران الهی قرآن یعنی اهل بیت (علیهم‌السلام)، آنان برای خدَاوَنَد متعال، دیده شدن، یا نهادن در مکان، عرش مادی و امثال این‌ها قائل شده‌اند. معلوم است که تنزّه ذات باری از این اوصاف، بدیهی است.

بدعت‌زدایی ائمه‌ی طاهربین (علیهم‌السلام)

در اینجا نمونه‌ای از روایات ائمه‌ی معصومین (علیهم‌السلام) ذکر می‌شود که علاوه بر نشان دادن موضع‌گیری سخت آنان در قبال انحراف از توحید، رد پای این لغزش‌ها را در زمان آنان نشان می‌دهد. این بدعت‌زدایی‌ها، اجازه‌ی نفوذ موج سنگین انحراف به درون عقاید تشیع را نداد.

۱- معاویة بن وهب، نظر امام صادق (علیه‌السلام) را در باره‌ی این گفته که «پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) پروردگار خود را دیده، و مؤمنان، خدَاوَنَد را در بهشت می‌بینند»، سؤال کرد. امام (علیه‌السلام) در پاسخ او تبسمی نموده، فرمود: «... پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) پروردگار متعال را به چشم ندیده است. رؤیت، دو نوع دارد: دیدن قلب و دیدن

چشم. هر کس (از مشاهده‌ی خدَاوَنَد) دیدن قلبی را قصد کند، صحیح گفته، و هر کس دیدن به چشم را قصد کند، به خدَاوَنَد و آیات او کفر ورزیده است ... مؤمن اگر پروردگارش را به چشم ببیند، کسی که دیده شده، آفریده است، و هر آفریده‌ای، آفریننده‌ای دارد. پس در این فرض، خدَاوَنَد را آفریده و حادث قرار داده ...» (کفایة‌الاثر، ص ۲۶۰). یادآوری می‌شود که منظور از مشاهده‌ی خدَاوَنَد با قلب، همان «معرفت فطری» است (ن.ک: اعراف/۱۷۲ و ۱۷۳، ص ۱۷۳).

۲- در محضر حضرت موسی بن جعفر (علیه‌السلام) از این سخن که خدَاوَنَد به آسمان دنیا فرود می‌آید، یاد شد. امام (علیه‌السلام) فرمود: «سخن توصیف‌گران که خدَاوَنَد متعال (به آسمان دنیا) فرود می‌آید، تنها از کسی صادر می‌شود که خدا را به کم و زیادی داشتن منتسب می‌کند؛ زیرا هر متحرکی، به حرکت‌دهنده یا وسیله‌ای که با آن حرکت کند، نیاز دارد. این‌ها، گمان‌های باطلی‌ست که موجب هلاکت می‌شود ... خدَاوَنَد از وصف توصیف‌گران و ستایش ستایش‌گران و اندیشه‌ی اندیشمندان برتر و والاتر است.» (کافی، ج ۱، ص ۱۲۵).

۳- راوی می‌گوید: به امام عسکری (علیه‌السلام) نوشتیم: گروهی می‌گویند خدَاوَنَد جسم است، و گروهی می‌گویند شکل دارد. اگر صلاح می‌دانید، مرا بیاموزید تا حقیقت را دریابم و از آن تجاوز نکنم. پس امام (علیه‌السلام) به خط خود نوشت: «... خدَاوَنَد، واحد و احد است. زاده نشده و از او زاده نشده و همتایی برای او نبوده. آفریننده است و آفریده نشده. هر چه از اجسام و غیر آن که خواهد، می‌آفریند، و جسم نیست. هر چه را که خواهد، شکل می‌دهد، و خود شکل ندارد. وصف او، بلندمرتبه‌تر، و اسمائش مقدس‌تر است از آن که شبیه داشته باشد. فقط او چنین است، و نه هیچ‌کس دیگر، چیزی شبیه او نیست، و او شنوا و بیناست.» (کافی، ج ۱، ص ۱۰۳).

نکته‌ی شایان توجه این که امثال روایات یادشده - ضمن تعلیم چارچوب تنزیه خدَاوَنَد - نشان می‌دهد که شبهات و توصیفات که منجر به جسم دانستن خدَایِ متعال می‌شده، در آن روزگار در جامعه‌ی اسلامی چنان رواج داشته است که حتی اصحاب سرشناس ائمه (علیهم‌السلام) لازم می‌دیدند در این باره سؤالاتی را از آنان بکنند (ن.ک: ص ۵۵۶). /م



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ
 إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ
 وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ ۚ إِنَّ كُنُتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي
 وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ
 وَمَا أَعْلَنْتُمْ ۚ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ۝١ إِنَّ
 يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم
 بِالسُّوءِ وَوَدَّوْا لَوْ تَكْفُرُونَ ۝٢ لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝٣ قَدْ
 كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ
 إِنَّا بُرَّاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا
 وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ ۚ إِلَّا
 قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ۚ
 رَبَّنَا عَلِّمْنَا لَكَ مَا هَدَيْتَنَا وَرَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا
 فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا ۚ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝٥

به نام خداوند بخشندهی مهربان
 ای مسلمانان، اگر برای جهاد و تلاش در راه
 من و در طلب خشنودی ام (از مکه) خارج
 شده‌اید، (دیگر) دشمن من و خودتان را
 دوست قرار ندهید؛ (بدین صورت که)
 به آنان اظهار دوستی کنید؛ حال آن که
 ایشان (دین) حقی را که برای شما آمده،
 انکار کرده اند (و پیامبر و (همچنین)
 شما را به سبب ایمان آوردن به «الله»
 - یعنی مالک و صاحب‌اختیاران - (از مکه)
 بیرون راندند. شما مخفیانه به آنان محبت
 می کنید؛ حال آن که من از آنچه پنهان
 می کنید و آنچه آشکار می کنید، آگاه‌ترم.
 هر کس از شما که مرتکب این کار شود،
 بی شک راه راست را گم کرده است. ۱ اگر
 به شما دست یابند، دشمن شما خواهند
 بود و دست و زبان خود را به آزار شما
 می گشایند. آرزو دارند که کافر می شدید. ۲
 در روز قیامت، خویشاوندان و فرزندان شما،

سودی به حالتان نخواهند داشت. (خداوند)، میان شما جدایی خواهد افکند. خداوند به کارهایتان
 بیناست. ۳ به راستی که شما در (روش برخورد) ابراهیم و همراهانش (با دشمنان خدا)، سرمشقی
 نیکو دارید؛ در آن زمان که به قوم خویش گفتند: «ما با شما و آنچه به جای خدا می پرستید، رابطه ای
 نداریم. با شما قطع رابطه کرده ایم و برای همیشه، میان ما و شما، دشمنی و نفرت برقرار خواهد بود؛ مگر
 این که به خدا که یگانه است، ایمان آورید.» البته این سخن ابراهیم به عمویش (که گفت) «حتماً (از خدا) برایت
 آموزش می طلبم و (بدان که) نمی توانم چیزی از (عذاب) خدا را از تو دفع کنم.»، (با قطع رابطه ای او با دشمنان
 خدا منافاتی نداشت، و آنان در ادامه گفتند: «پروردگارا، تنها بر تو توکل می کنیم و فقط به تو رو می آوریم
 و بازگشت (ما) تنها به نزد توست.» ۴ پروردگارا، (با مسلط کردن دشمنان بر ما)، ما را وسیله ای آزمایش کافران
 قرار مده، و ما را بیمارمز. ای مالک و صاحب اختیار ما، تنها تویی شکست ناپذیر و حکیم. ۵

افتاد). تأملی در نکات یادشده متوجه‌مان می‌کند که اعمال ما انسان‌ها در نظام عالم، به شکلی فراگیر و درهم‌تنیده، دارای اثرگذاری متقابل است.

خدای متعال، هم خود انسان‌ها و هم شرور ایجادشده‌ی آنان را وسیله‌ی آزمایش دیگران قرار می‌دهد. برای مثال، یک بلا طبیعی ممکن است ناشی از اعمال سوء انسان‌ها باشد؛ اما خداوند، همین حادثه را ابزار آزمایش قرار می‌دهد و با آنان افراد دیگری را با از دست دادن اموال و عزیزان - به مصداق آیه‌ی ۱۵۵ سوره‌ی بقره - می‌آزماید. به نمونه‌هایی از آیات قرآن برای دو نوع آزمون یادشده توجه کنید:

۱- «و این‌چنین برخی از آن‌ها (توانگران) را با بعضی دیگر (فقیران) آزمودیم تا بگویند: آیا این‌ها هستند که خداوند از میان ما (برگزیده و) به آن‌ها نعمت (ایمان) بخشیده است؟» (انعام/۵۳). این آیه بیان می‌کند که برخی از فقرا مؤمن، اسباب امتحان - یا دشوارتر شدن امتحان - بعضی از توانگران شده بودند؛ زیرا غرور طبقاتی آنان و این‌که اگر ایمان بیاورند، در کنار افراد فقیر قرار می‌گیرند، مانع ایمانشان می‌شد؛ ۲- در باره‌ی جنگ احزاب می‌خوانیم: «... زمانی که آن‌ها (دشمنان) از طرف بالا و پایین بر شما وارد شدند و زمانی که چشم‌ها از شدت وحشت خیره شده و جان‌ها به لب رسیده بود و گمان‌های گوناگون به‌خدا می‌بردید. * آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند.» (احزاب/۱۱۰). در این باره می‌توان گفت که ابتدا مشرکان به وسیله‌ی مؤمنان امتحان شدند؛ زیرا ضمن آزمون دعوت به ایمان، مقابل اهل ایمان قرار گرفتند؛ اما چون بسیاری اوقات، امتحان دوطرفه است، مؤمنان نیز در این جنگ با آزمونی سخت مواجه شدند. آیات یادشده، دشواری آن را ترسیم کرده است.

در المیزان (ج ۱۹، ص ۲۳۳) آمده است: «معنای این‌که مؤمنان، فتنه‌ی کفار قرار گیرند، این است که کفار بر مؤمنان مسلط می‌شوند تا امتحان شوند و هر فسادی در چنجه دارند، عملی کرده، مؤمنان را با انواع آزارها شکنجه کنند که چرا به خدا ایمان آورده و خدایان ما را رها کرده و از آن‌ها و از عبادتشان بی‌زاری جست‌ه‌اید.»

پناه بردن به خدا از شرور: نتیجه‌ی سخن این‌که نظام عالم و برقراری امتحان، به‌گونه‌ای است که برخی شرور انسان‌ها، گریبان‌گیر دیگران می‌شود، و هرچند به کسی در حکومت الهی ظلم نمی‌شود، مؤمن همواره خود را به خداوند می‌سپارد و از او می‌خواهد که از شرور مصونش دارد، او را مایه‌ی آزمایش دیگران قرار ندهد و با امتحانات دشوار نیازماید؛ خداوند نیز با قدرت و اختیار خود می‌تواند امتحانات سخت را از مقابل بنده‌اش بردارد. /م

۵. می‌توان در نحوه‌ی امتحان الهی از خود اثر گذاشت

در آیه‌ی ۵، این دعا تعلیم داده شده که «پروردگارا، ما را وسیله‌ی آزمایش کافران قرار مده». در دعای قرآنی دیگری، از خدا می‌خواهیم: «پروردگارا، تکلیف سنگینی بر ما قرار مده؛ چنان‌که بر پیشینیان ما قرار دادی. پروردگارا، آنچه را که طاقت تحمل آن را نداریم، بر ما مقرر مکن.» (بقره/۲۸۶). معنای این درخواست‌ها، نوعی اثرگذاری در نظام آزمایش الهی است. برای دریافتن جوانب موضوع، لازم است قدری در نظام یادشده تأمل کنیم:

تأملی در نظام آزمایش الهی: چون انسان مختار است، آزمایش می‌شود، و اختیار یعنی قدرت انتخاب در برابر گزینه‌های گوناگون. این گزینه‌ها، بعضی خیرند و برخی شر. به تعبیر دیگر، اختیار، به‌معنای توان انسان برگزیدن خیرات و شرور است:

ایجاد شرور توسط انسان

انسان به شکل‌های گوناگون شر ایجاد می‌کند. این شرور را می‌توان چنین تقسیم‌بندی کرد:

شرور مستقیم و غیرمستقیم: اگر سربازی در حال نگهداری، بی‌گناهی را به قتل برساند، شری را به‌طور مستقیم ایجاد کرده؛ اما اگر فرمانده، بدون دقت در سوءسابقه و صلاحیت نداشتن سرباز، پست نگهداری را به وی داده باشد، فرمانده نیز غیرمستقیم و با کوتاهی در اجرای وظیفه، در ایجاد شر نقش داشته است.

شرور مادی و غیرمادی: کشتن بی‌گناه، یک شر مادی است. این قبیل شرور، بسیار عیان، و بدی آن‌ها آشکار است. از طرف دیگر، گزاره‌های دینی خبر می‌دهند که گناهان - علاوه بر بد بودن ذاتی نفس گناه - می‌توانند موجب ایجاد شروری فراگیر شوند. برای مثال، دروغ گفتن یا رباخواری یا ... باعث بلائی طبیعی شود. گزارش‌های قرآن مبنی بر این‌که برخی امت‌ها، به سبب تخلف‌های عملی، دچار انواع عذاب‌های طبیعی شده‌اند، از این قبیل است.

انواع شرور ناشی از اعمال سوء اختیاری انسان ممکن است گریبان‌گیر افرادی شود که در ایجاد آن شر نقشی نداشته‌اند. اگر در جامعه‌ای ربا یا فحشا زیاد شود و - بر اساس مضمون روایات - باران کم شود یا زلزله بیاید، نوزادان آن دیار هم صدمه می‌بینند؛ در حالی که آنان نقشی در هیچ گناهی نداشته‌اند (البته اگر ضمن این بلاها، کسی که مستحق صدمه‌ای نبوده، متحمل صدمه و آسیب شود، خداوند در قیامت برای او جبران خواهد کرد و ظلمی از سوی خدای متعال اتفاق نخواهد



بِسْمِ

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ
 وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿١﴾ عَسَى اللَّهُ أَن يَجْعَلَ
 بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُم مِّنْهُم مَّوَدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ
 ﴿٧﴾ لَا يَتَّبِعُكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُم فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم
 مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ
 ﴿٨﴾ إِنَّمَا يَهْتَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُم فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن
 دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ
 هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٩﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ
 مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ ۚ إِنَّهُنَّ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِن عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ
 فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَأَهُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ ۚ وَءَاتُوهُنَّ
 مَا أَنفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُم أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَا ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أَجْرَهُنَّ
 وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَرِ وَسَأَلُوا مَا أَنفَقْتُمْ وَلَيْسَ لَكُم مَّا أَنفَقُوا
 ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾ وَإِن فَاتَكُمْ
 شَيْءٌ مِّنَ أَرْوَاحِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعِاقِبَتُهُمُ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ
 أَرْوَاحُهُمْ مِّثْلَ مَا أَنفَقُوا وَآتُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾

به راستی که برای شما در (راه و روش) آنان، سرمشقی نیکو وجود دارد؛ برای کسی که به (لطف) خدا و (پاداش او در) روز قیامت امید دارد، و هر کس (به دستورهای خدا) پشت کند، (تنها به خود ضرر زده)؛ زیرا این خداست که بی‌نیاز و شایسته‌ی ستایش است. ۶. بسا خداوند (به آنان توفیق پذیرش اسلام را بدهد و بدین‌وسیله،) میان شما و کسانی از آنان که با ایشان دشمن بودید، دوستی و محبت ایجاد کند. خدا تواناست، و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. ۷. خداوند، شما را نهی نمی‌کند از نیکی کردن و ارتباط عادلانه با کسانی که بر سر دین با شما جنگیدند و شما را از خانه‌هایتان بیرون نراندند. خدا افراد عادل را دوست دارد. ۸. خداوند، شما را فقط از دوستی با کسانی نهی می‌کند که بر سر دین با شما جنگیدند و شما را از خانه‌هایتان بیرون راندند و (مشرکان را) در اخراج شما یاری کردند. (آری،) کسانی که با چنین افرادی دوستی کنند، ستم‌کاران حقیقی‌اند. ۹. ای مسلمانان، هنگامی که زنان مؤمن - در حالی

که (از سرزمین کفر) هجرت کرده‌اند - نزد شما آمدند، آنان را بیازمایید. خداوند از ایمان آنان آگاه‌تر است. پس از آن، اگر فهمیدید که ایمان دارند، آنان را نزد کافران بازنگردانید؛ زیرا طبق قرارداد صلح حدیبیه، فقط مردها باید بازگردانده می‌شدند. نه آن زن‌ها، بر مردهای کافر حلال هستند و نه مردهای کافر، بر آن زنان حلال‌اند، و مهریه‌ای را که (کافران برای ازدواج با آنان) داده‌اند، به خودشان (بازپس) دهید. و در صورتی که مهریه‌ی آن (زن‌ها) را بدهید، گناهی بر شما نیست که با آنان ازدواج کنید، و زنان کافر را در عقد ازدواج خود ننگه ندارید و مهریه‌هایی را که (به زنان خود) داده‌اید (و آنان بعد از صلح حدیبیه نزد مشرکان رفته‌اند، از مشرکان) مطالبه کنید، و (مشرکان نیز) مهریه‌هایی را که (به زنان خود) داده‌اند (و آن زنان بعد از صلح، به مدینه هجرت کرده‌اند، از شما) مطالبه کنند. این حکم خداست. (او) میان شما حکم می‌کند، و خدا بسیار دانا و حکیم است. ۱۰. اگر همسرانی از همسران‌تان، شما را رها کردند و نزد کافران رفتند، آنگاه (پس از آنان) دوباره ازدواج کردید (و کفار، مهریه‌ی همسران شما را که نزدشان رفته‌اند، به شما پرداخت نکردند، حکم خدا چنین است که باید از بیت‌المال) به کسانی که همسران‌شان رفته‌اند، مانند مهریه‌ای که (به زن اول) داده بودند، (پول) بدهید، و خود را از (خشم) خدا حفظ کنید؛ همو که شما به او ایمان دارید. ۱۱

۸ و ۹. خشونت‌هایی به نام اسلام؛ اما مخالفت صریح با قرآن

ذیل آیه ۹۴ سوره نساء (ص ۹۳)، شمه‌ای از دستورهای مسالمت‌جویانه و مداراآمیز قرآنی ملاحظه شد. آیه شریف، به مؤمنان دستور می‌داد که در جنگ اگر فردی از دشمن اظهار صلح و اسلام کرد، ادعایش را بپذیرند و با همین اندک بهانه، از کشتن او خودداری کنند. آیه حاضر اما نمود دیگری از سلوک قرآنی با مخالفان را به تصویر می‌کشد: کسانی که با مسلمانان نمی‌جنگند و برخورد خصمانه ندارند، مشمول نیکی و عدالت آنان‌اند.

این آیه ی شریف، با اشاره به مشرکان مکه و این‌که آنان، مسلمانان را از شهرشان بیرون کرده بودند و پیوسته نیز آنان را درگیر جنگ می‌کردند، فرموده است که خداوند، شما را از نیکی و عدالت‌ورزی با کسانی (طبعاً مشرکانی) که با شما چنین نمی‌کنند، نهی نرموده است. از جمع دو آیه به دست می‌آید که مؤمنان باید با مشرکان غیرمتخاصم، روابط مبتنی بر عدل و نیک‌ورزی داشته باشند، و با مشرکان ستیزه‌جو نیز چنان‌اند که اگر طرف مقابل، کوچک‌ترین نشانه‌ی مسالمتی نشان داد، از او می‌پذیرند و امانش می‌دهند. آیا می‌توان دستورالعمل‌هایی مداراجویانه‌تر از این مشاهده کرد؟ و آیا وقتی در باره ی مشرکان، حتی آنانی که با مسلمانان می‌جنگند، چنین فرمان‌هایی صادر شده، تکلیف مسلمان در برابر هم‌دینش چیست؛ در حالی که آیاتی چون «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (توبه/۷۱)؛ «... رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (فتح/۲۹)؛ «أَنَّ الْمَؤْمِنِينَ إِخْوَةٌ» (حجرات/۱۰) نیز صادر شده است؟

طبعاً سیره ی رسول خدا ﷺ، با دستورهای قرآنی منطبق بود. تمام همت ایشان، چنان بر هدایت انسان‌ها متمرکز داشت که خدای متعال، در مواردی ایشان را از به سختی انداختن خویش برای هدایت افراد لجوج بازداشته است (کهف/۶؛ شعراء/۳؛ طه/۲)؛ اما پس از پیامبر خدا ﷺ، این روش، دست‌خوش دگرگونی بسیار شد. به این چند نمونه توجه شود:

۱- در همان روزهای نخست، با حمله به خانه ی امیرالمؤمنین ع، خشونت با نزدیک‌ترین عزیزان پیامبر ص رخ نمود؛ در حالی که دستور قرآنی مودت اهل‌بیت ع و ستایش‌های پیامبر ص در باره ی اهل این خانه و دستورهای اکید آن جناب در باره ی محبت‌ورزی و حرمت‌داری آنان، از قطعیت اسلامی‌ست، و باور آن، منحصر به یک مذهب

نیست؛ ۲- ماجراهایی که در اطراف «اصحاب ردّه» شکل گرفت و قبایلی که تنها به سبب نپذیرفتن خلافت حاضر نشدند به حکومت مدینه زکات پردازند و به ارتداد متهم و کشته شدند (ن.ک: اجتهاد در مقابل نص، علامه شرف‌الدین)؛ ۳- خشونت‌هایی که در تاریخ خلافت استمرار یافت، و معاویه، مرحله ی جدیدی از آن را آغاز کرد. به این نمونه توجه کنید: ابن ابی‌الحدید، شارح سنی‌مذهب نهج‌البلاغه، می‌نویسد: «معاویه، در سال ۴۰، بُسر بن اُرطاة، فرمانده سنگ‌دل و خون‌ریز خود را به سوی حجاز و مکه و مدینه و یمن گسیل داشت و به او فرمان داد که در هر جا پیروان علی ع وجود دارند، آن‌ها را به بیعت با او دعوت کند، و اگر سر باز زنند، بکشد، و شیعیان علی ع را در هر جا یافت، به قتل برساند.» (شرح حدیدی، ج ۲، ص ۶). ابن‌عساکر، عالم مشهور اهل تسنن، می‌نویسد: «بُسر، در پی دستور معاویه، قبیله ی بنی‌کعب را میان مکه و مدینه کشت و اجسادشان را در چاه ریخت.» (تاریخ دمشق، ج ۵۹، ص ۱۱۹)؛ ۴- حادثه ی مصیبت‌بار کربلا، نمود دیگری از خشونت نهادینه شده در ساختار خلافت بود؛ حوادثی که محکومیت آن‌ها، منحصر به دیدگاه مذهبی (شیعی) نیست و پس از آن هم ادامه یافت؛ ۵- در اواخر قرن ۱۲ هجری قمری که محمد بن عبدالوهاب، فرقه ی وهابیت را پایه‌گذاری کرد، خشونت‌ها به شکل دیگری نمود یافت. سلیمان، برادر او و از نخستین مخالفانش، می‌نویسد: «... این امور (از قبیل توسل به رسول خدا ﷺ و زیارت قبر آن حضرت و نیز سایر اولیای الهی)، در زمان پیشوایان اسلام، پیوسته وجود داشته، و هیچ‌یک از آنان این کارها را تکفیر نکرده و مرتکبان آن‌ها را مرتد ننمیده و دستور به جهاد با آنان نداده و سرزمین‌های مسلمانان را بلاد شرک و حرب نخوانده؛ چنان‌که شما می‌نامید و بلکه هر کس را که این اعمال را تکفیر نکند نیز کافر می‌خوانید.» (الصواعق‌الالهیه، ص ۳۸)؛ ۶- این روش وهابیون، بارها مورد اعتراض علمای اهل تسنن نیز قرار گرفته است. زینی دحلان، مفتی شافعی مکه (متوفای ۱۳۰۴ق)، می‌نویسد: «این منع‌کنندگان زیارت و توسل از حد گذراندند و اکثر امت را کافر پنداشتند و خون‌های آنان و اموالشان را مباح شمردند و آنان را همچون مشرکان زمان پیامبر اکرم ص قرار دادند و آیات قرآنی را که در مورد مشرکان نازل شده بود، بر خواص مؤمنان و عموم آنان حمل کردند...» (الدررالسینی، ج ۱، صص ۳۶-۳۸) (برای مطالعه ی نقد فرقه ی وهابیت ن.ک: فهرست پایانی، موضوع وهابیت). / م



يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعَنَّكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكَنَّ
بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ
بِهَتَانٍ يَفْتَرِيْنَهُ بَيْنَ أَيْدِيْهنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيْنَكَ
فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعِهِنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَّحِيمٌ ﴿١١﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
قَدِيْسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَبِئْسَ الْكُفَّارُ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُوْرِ ﴿١٢﴾

سورة الصّف ۱۴ آیاتها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَخَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ ﴿١﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ
﴿٢﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٣﴾
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ
بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ ﴿٤﴾ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يُقَوْمِ لِمَ
تُؤَدُّونَنِي وَقَدْ تَعَلَّمُونَ آتِيَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا
زَاعُوا أَرْزَاقَ اللَّهِ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٥﴾

ای پیامبر، هنگامی که زنان مؤمن نزد تو می‌آیند تا بر این پایه با تو بیعت کنند که هیچ چیز را شریک خدا قرار ندهند و دزدی و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و فرزند نامشروعی را (که به دنیا آورده‌اند)، به دروغ به همسران خود نسبت ندهند و در هیچ کار خوبی (که تو دستور می‌دهی)، از تو نافرمانی نکنند، با آنان بیعت کن و از خدا برایشان آموزش بخواه؛ زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. ۱۲ ای مسلمانان، با کسانی که خدا بر آنان غضب کرده است، دوستی مکنید؛ (هم آنان که) از (پاداش) آخرت به کلی مأیوس شده‌اند؛ همان‌طور که کافران از (دیدن مجدد) اهل قبور نومید شده‌اند. ۱۳ سوره‌ی صف (در مدینه نازل شده است) به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است،

خدا را (از هر عیب و نقصی) پاک و منزّه می‌شمارد. اوست که شکست‌ناپذیر و حکیم است. ۱ ای مسلمانان، چرا چیزی را می‌گویید که (بدان) عمل نمی‌کنید؟ ۲ نزد خدا سخت نفرت‌انگیز است که چیزی را بگویید که عمل نمی‌کنید. ۳ خداوند، کسانی را که صف در صف همچون دژی مستحکم در راه او می‌جنگند، دوست دارد. ۴ زمانی (را یاد کن) که موسی به قومش گفت: «ای قوم من، چرا مرا اذیت می‌کنید؟ حال آن‌که به خوبی می‌دانید که من پیامبر خدا نزد شما هستم.» پس هنگامی که (با اصرار برخلاف کاری، از حق) منحرف شدند، خدا (نیز) دل‌هایشان را منحرف کرد؛ (زیرا) خداوند، نافرمانان را هدایت نمی‌کند. ۵

۱۲. چارچوب دعوت پیامبر ﷺ

در آیه ۱۲، مواردی را که رسول خدا ﷺ باید بر اساس آن با زنان بیعت کنند، ذکر شده است. بنا بر گزارش برخی از روایات، این بیعت، مربوط به فتح مکه است (کافی، ج ۵، ص ۵۲۷). موارد ذکرشده را می‌توان جلوه‌ای از مبانی دعوت و نشانگر چارچوب تعلیم نبوی ﷺ دانست؛ به‌ویژه آن که فتح مکه، مقارن آخرین سال‌های عمر گرامی حضرت است، و آموزه‌های ایشان، به شکل نهایی خود نزدیک شده بود.

نکته‌ای که می‌خواهیم استفاده کنیم، ترکیب اعتقادی - اخلاقی این تعلیم است که اخلاق، جایگاه پررنگی در آن دارد.

عقاید صحیح؛ اساس دعوت

اجتناب از شرک که اولین دستورالعمل بیعت است، مظهر عقاید صحیح نیز هست. اهمیت اعتقادات حق و مشروط بودن قبول هر عملی بدان، از مسلمات دینی‌ست. در آیه ۱۰ سوره فاطر می‌خوانیم: «لَيْسَ بِكُلْمَةِ الْكَلِمَةِ الطَّيِّبَةِ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»؛ «کلمه‌های پاکیزه، به سوی او (خداوند) صعود می‌کند و عمل صالح را (یا عمل صالح، آن را) بالا می‌برد.» «کلم»، جمع «کلمه» است، و کلمه، در عربی (علاوه بر معنای معهودی که در فارسی نیز به کار می‌رود)، حوزه‌ی معنایی وسیعی دارد.

در مجمع‌البحرین (ج ۶، ص ۱۵۷) ضمن بیان معانی آن آمده است: «... عرب به هر قضیه‌ای (عبارتی)، کلمه می‌گوید. به

حجت (دلیل) نیز کلمه می‌گوید؛ مانند: وَوَجَّهْتُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ (شوری/۲۴): خداوند، حق را با دلایلش پابرجا می‌کند.» ذیل همین آیه، در المیزان، در باره‌ی معنای کلمه می‌خوانیم: «منظور از

کلمات، همان کلام ربوبی و وحی الهی‌ست که بر انبیاء ﷺ فرو فرستاده می‌شود، و ممکن هم هست مراد از کلمات خدا، نفوس انبیا باشد؛ چون این نفوس شریف - مانند کلام که از

منویات پرده برمی‌دارد - رازهای غیبی را هویدا می‌کنند.» (ج ۱۸، ص ۵۰). منظور از نقل این سخن، گستردگی کاربرد کلمه است. علامه طباطبایی ذیل آیه ۱۰ سوره فاطر (لَيْسَ بِكَلِمَةِ الْكَلِمَةِ الطَّيِّبَةِ) می‌نویسد: «... در نتیجه، مراد از کلم طیب، عقاید حقیقی‌ست که موجب سعادت انسان می‌شود و زیربنای اعمال او قرار دارد، و مصداق حقیقی چنین عقایدی، توحید است

که سایر اعتقادات حق نیز بدان بازمی‌گردد و مشمول این آیه است: آیا ندیدی که خداوند چگونه مثل زده؟ کلمه‌ی [بر

اساس بیانی که شد: عقیده‌ی] پاک، همانند درختی پاک است که ریشه‌اش ثابت و شاخه‌اش در آسمان است. با اذن پروردگارش، همواره میوه می‌دهد (ابراهیم/۲۴ و ۲۵) ... در نتیجه، عمل صالح که متکی بر عقیده‌ی پاک است، آن را بالا می‌برد؛ یعنی باعث تقرب بیشتر این اعتقاد یا شخص معتقد به خداوند و پذیرش او در درگاه الهی می‌شود.» (ج ۱۷، ص ۲۳) (البته بر اساس تشخیص ضمایر فاعل و مفعول در «وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»، ممکن است آیه چنین معنا شود که «عقیده‌ی پاک، عمل صالح را بالا می‌برد.».

روایت دومی که ذکر خواهد شد، مؤید این معناست.)

در حدیثی از امام رضا (ع) در معنای «الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ» آمده است: «آن، لاله‌الاله، محمد رسول‌الله، علی ولی‌الله است و این که وی، جانشین بحق رسول خدا است، و جانشینان ایشان، جانشینان خدایند.» (بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۸). در حدیث دیگری می‌خوانیم: «كَلِمَةُ طَيِّبَةٌ، ولایت ما اهل بیت (ع) است، و هر که ولایت ما را نداشته باشد، عملی از او بالا نمی‌رود.» (کافی، ج ۱، ص ۴۳۰). تکیه بر ولایت اهل بیت (ع)، از این بابت است که التزام بدان، متضمن دست‌یابی به دیگر عقاید صحیح، بلکه تنها راه آن است؛ چنان‌که در مضامین فراوانی از روایات، از جمله در زیارت جامعه‌ی کبیره آمده است.

اخلاق و رفتار؛ موضوع بسیار مهم پس از عقاید

در آیه‌ی صدر کلام، همه‌ی موارد بیعت گرفتن پیامبر اکرم ﷺ پس از «شرک نورزیدن»، بر محور اخلاق و رفتار قرار دارد. در این چارچوب، روی‌کرد تعلیم اسلام نشان داده شده و سمت و سوی آن به نمایش درآمده که به تعبیر رسول گرامی ﷺ، به کمال رساندن بزرگواری‌های اخلاقی‌ست: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰).

در آیات ۱۵۱ و ۱۵۲ سوره‌ی انعام نیز مبانی دعوت اسلام با همان چارچوب و البته در رتبه‌ای بالاتر طرح شده است (چنان‌که گفته شد، مراتب تا نهایت مکارم اخلاق ادامه دارد)؛ شامل: «اجتناب از شرک»، «نیکی به پدر و مادر»، «نکشتن فرزندان از ترس تنگ‌دستی»، «دوری از کارهای زشت آشکار و پنهان»، «اجتناب از قتل ناحق»، «اجتناب از خوردن مال یتیم»، «اجتناب از کم‌فروشی»، «سخن به‌عدالت گفتن؛ هرچند به زیان خویشان باشد» و «وفا به پیمان الهی». / م



وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٦١﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٦٢﴾ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكُفْرُونَ ﴿٦٣﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٦٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿٦٥﴾ تَوَمَّنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٦٧﴾ وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ ﴿٦٨﴾ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٩﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَتَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتِ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ ﴿٧٠﴾

زمانی (را یاد کن) که عیسی پسر مریم گفت: «ای بنی اسرائیل، من فرستاده‌ی خدا نزد شما هستم؛ در حالی که تورات را که پیش از من آمده، تصدیق می‌کنم و (شما را) به پیامبری که پس از من خواهد آمد و نامش احمد است، بشارت می‌دهم.» پس از آن که معجزات و دلایل روشن (خود) را برایشان آورد، گفتند: «این (ها) جادویی آشکار است.» ۶ چه کسی ستم‌کارتر است از آن که به خدا دروغ بندد؛ در حالی که به تسلیم شدن (در برابر خدا) دعوت می‌شود؟ خداوند، افراد ستم‌کار را هدایت نمی‌کند. ۷ می‌خواهند با (فوت) دهان‌هایشان، نور خدا را خاموش کنند؛ حال آن که خداوند، نورش را کامل خواهد کرد؛ هرچند کافران خوش نداشته باشند. ۸ او کسی است که پیامبرش را همراه با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه‌ی ادیان پیروز کند؛ هرچند مشرکان خوش نداشته باشند. ۹ ای مسلمانان، آیا شما را به تجارتي راه‌نمایی

کنم که شما را از عذابی دردناک می‌رهاند؟ ۱۰ به خدا و پیامبرش ایمان آورید و با اموال و جان‌هایتان در راه خدا سخت بکوشید. اگر می‌دانستید، (می‌فهمیدید که) این برایتان بهتر است. ۱۱ (به این توصیه عمل کنید) تا خدا گناهان‌تان را بپامرزد و شما را در باغ‌هایی (از بهشت) وارد کند که از زیر (درختان) آن، نهرها جاری‌ست، و (همچنین در) خانه‌هایی لذت‌بخش و نیکو وارد کند که در باغ‌هایی (از بهشت) قرار دارد که برای اقامت همیشگی‌ست. این، نجات و پیروزی بزرگ است. ۱۲ و (نعمت) دیگری (نیز به شما خواهد داد)؛ که آن را دوست می‌دارید؛ یعنی یاری و کمکی از جانب خدا و پیروزی نزدیک. به مؤمنان بشارت بده. ۱۳ ای مسلمانان، یاران (دین و پیامبر) خدا باشید؛ همان‌طور که عیسی پسر مریم به حواریون گفت: «یاران من که به سوی خدا در حال حرکت‌اند، چه کسانی هستند؟» حواریون گفتند: «ما، یاوران (دین) خدا هستیم.»؛ آنگاه گروهی از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند، و گروهی کفر ورزیدند. پس ما مؤمنان را بر ضد دشمنان‌شان نیرومند کردیم و غلبه دادیم؛ در نتیجه پیروز شدند. ۱۴

«معاویه به عمّالش نوشت هرکس چیزی در فضایل ابوتراب یا خاندانش نقل کند، حرمتی برای خودش نیست. خطیبان، در منابر، علی را لعن می‌کردند و از او بد می‌گفتند. زیاد، در کوفه و بصره، شیعیان را که از قبل می‌شناخت، تعقیب کرده، هر جا می‌یافت، می‌کشت. بسیار دست و پاها قطع و چشم‌ها کور کرد. جمعی را بر نخل‌ها به صلیب کشید. گروهی را از عراق اخراج کرد. تا جایی که فرد شناخته‌شده‌ای از آنان باقی نماند...» (شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۴)؛ «معاویه، در سال ۴۰، بسر بن ارقطه، فرمانده سنگ‌دل و خون‌ریزش را به سوی حجاز، مکه، مدینه و یمن گسیل کرد و فرمان داد که پیروان علی علیه السلام در هر جا بودند، آن‌ها را به بیعت با معاویه دعوت کند، و در صورت امتناع، بکشد...» (همان، ج ۲، ص ۶). در سال ۴۱، هنگام گسیل مغیره بن شعبه به حکومت کوفه، بدو گفت: «هرگز بدگویی و دشنام به علی را فراموش نکن و از عیب‌جویی از یاران علی و سخت‌گیری به آنان کوتاهی نکن.» (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۸۸).

معاویه با حيله‌های گوناگون سعی در تخریب جایگاه امیرالمؤمنین علیه السلام در نظر مسلمانان داشت. ابن ابی‌الحدید، شخصی را نام برده که در زمان معاویه، آبادی‌های شام را می‌گشت و به مردم می‌گفت: «علی، مرد منافق‌ست که در شب عقبه می‌خواست شتر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را رم دهد و ایشان را بکشد. پس او را لعن کنید.» (همان، ج ۴، ص ۱۰۳؛ الغارات، ج ۲، ص ۵۸۱). اقدامات معاویه تا آنجا گسترش یافت که حِمّوی می‌گوید: «علی بن ابی‌طالب علیه السلام، بر منبرهای شرق و غرب عالم اسلام لعن می‌شد.» (معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۹۱). سر حجر بن عدی و شش تن از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام، به دستور مستقیم معاویه، در شام، به جرم امتناع از لعن امام علیه السلام، از بدن جدا شد. با دستور وی، یکی از یاران حجر به نام کریم بن عقیف خنعمی، در کوفه به دست زیاد زنده به گور شد (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۵).

یکی دیگر از اقدامات معاویه در تخریب وجهه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام، جعل حدیث بود. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «معاویه، چهارصد هزار دینار به سمره بن جندب داد تا آیات ۲۰۴ و ۲۰۵ سوره‌ی بقره را که در آن‌ها سخن از دشمنی سرسخانه‌ی شخصی منافق با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفته شده، در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام معرفی کند و آیه‌ی ۲۷ این سوره را که در آن، سخن از جانبازی برای کسب رضایت الهی‌ست و در مورد علی علیه السلام در لیلۃ‌المبیت نازل شده، مربوط به ابن‌ملجم بداند» (شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۳).

این هجمه‌ها، به شدیدترین اشکال در دوران خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس تا امروز که جنایات و هابیت برضد تشیع، عیان است، به‌شدت ادامه یافته؛ اما خداوند، چنان‌که وعده داده بود، این مذهب را حفظ کرده است. /م

۸ و ۹. قصد کافران به اطفاء نور خدا، و اراده‌ی الهی بر فراگیر شدن آن

آیات ۸ و ۹، از قصد کسانی برای خاموش کردن نور خدا با دهان خود سخن گفته و این‌که خدا نورش را به‌رغم ناخوش داشتن کافران کامل می‌کند و رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاده تا علی‌رغم کراهت مشرکان، بر همه‌ی ادیان غلبه بخشد.

در روایتی از امام کاظم علیه السلام، با تعبیر «می‌خواهند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را با دهان خویش فرو نشانند.» و «خدا، تمام‌کننده‌ی امامت است.» به آیه اشاره شده است. امام علیه السلام، تطبیق «نور» بر «امامت»، را به آیه «فَإِذَا مَنَّ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ لَوْ أَنَّ الْإِنْسَانَ لَأَنَّ الْإِنْسَانَ» «پس به خدا و رسولش و نوری که فرستادیم، ایمان آورید.» (تغابن/۸) مستند فرموده و افزوده است: «تا آن را بر همه‌ی ادیان غالب کند؛ یعنی: در هنگام قیام قائم (عج)، دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر همه‌ی ادیان چیره می‌کند، و منظور از عبارت خداوند، نورش را تمام می‌کند، ولایت قائم (عج) است.» (کافی، ج ۱، ص ۴۳۲).

قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛ غلبه‌ی دین الهی

در روایات متعدد، «چیرگی فراگیر اسلام»، بر امام عصر (عج) تطبیق شده است. امام صادق علیه السلام در باره‌ی آیه‌ی ۹ فرموده است: «به خدا قسم، تحقق این آیه نیامده و نخواهد آمد تا قائم (عج) خروج کند.» (کمال‌الدین، ج ۲، ص ۷۶۰) (ن.ک: مُلک/۲۰، ص ۵۶۴). اکنون در باره‌ی موضوع آیه‌ی ۸ سخن می‌گوییم که قصد کافران بر اطفاء نور الهی‌ست و این‌که نور، به «ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام» تعبیر شده است:

از سیاق آیه می‌توان فهمید که حفظ نور امامت و جلوگیری از محو آن، به نحوی ویژه و به اراده‌ی حتمی الهی اجرا شده است؛ طوری که اگر این اراده نبود، در روال عادی می‌بایست این نور خاموش می‌شد. نگاهی به سیر تاریخی تشیع از آغاز امامت امیرالمؤمنین علیه السلام تا امروز، این واقعیت را به‌خوبی نمایان می‌کند. به بیان دیگر، اطلاع از حتی اندکی از تلاش‌هایی که برای کم‌نور کردن این چراغ الهی شده، معجزه‌آسا بودن بقای آن را می‌نمایاند.

گوشه‌ای از چالش‌های تاریخی امامت

پس از داستان غم‌بار مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام در طول سی سال پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، معاویه به حاکمیت مطلق رسید و دشمنی با علی و آل‌علی علیه السلام را پی‌گرفت. وی در فرامینی، نقل فضایل آن حضرت را موجب هدر بودن خون شخص ناقل، و سب و لعن امام علیه السلام را در سراسر بلاد اسلامی مقرر کرد. ابن ابی‌الحدید از قول مدائنی نقل می‌کند:



سورة الجمعة
آياتها ۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ
الْحَكِيمِ ۱ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا
عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ
كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۲ وَأَخْرَجَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا
بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۳ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ۴ مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ
لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ
الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۵
قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادَوْا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ
دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۶ وَلَا يَتَمَنَّوْنَ
أَبَدًا بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيهِمْ ۷ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ۸ قُلْ إِنْ
الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلْقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ
إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۹

سورهی جمعه (در مدینه نازل شده است)

به نام خداوند بخشندهی مهربان آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، خدا را (از هر عیب و نقصی) پاک و منزّه می شمرد؛ (خدایی) که فرمان روا و پاک و شکست ناپذیر و حکیم است. ۱ او کسی است که در میان کسانی که کتاب آسمانی نداشته اند، پیامبری از (نوع) خودشان فرستاد که آیاتش را بر آنان می خواند و آنان را رشد می دهد و به آنان کتاب (آسمانی) و حکمت یاد می دهد، و به راستی آنان پیش از این در گمراهی آشکاری بودند. ۲ و افراد دیگری از آنان را که هنوز به ایشان نپیوسته اند (رشد می دهد و کتاب و حکمت می آموزد). اوست که شکست ناپذیر و حکیم است. ۳ این (مقام نبوت)، لطف و عنایت خداوند است که آن را به هر کس که بخواهد، می دهد، و خداوند، لطف و عنایت بزرگ

دارد. ۴ وضعیت کسانی که (به عمل) به تورات مکلف شدند و با وجود این، به آن عمل نکردند، مانند وضعیت درازگوشی است که کتاب هایی را (بر پشت خود) حمل می کند. چه بد است وضعیت افرادی که آیات خدا را انکار کردند! خدا افراد ستم کار را هدایت نمی کند. ۵ بگو: ای یهودیان، اگر خیال کرده اید که شما دوستان خدا هستید، نه (سایر) مردم، اگر (واقعاً) راست می گوئید، آرزوی مرگ کنید (تا از زندگی پر از رنج دنیا به زندگی شیرین و گوارای ابدی برسید). ۶ آنان به سبب آنچه (برای آخرت شان) پیش فرستاده اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد. خدا از وضعیت ستمگران به خوبی آگاه است. ۷ بگو: مرگی که از آن فرار می کنید، (سرانجام) با شما روبه رو خواهد شد. سپس به پیشگاه کسی که از پنهان و پیدای عالم آگاه است، بازگردانده می شوید؛ آنگاه شما را از آنچه می کردید، آگاه خواهد کرد. ۸

۲. رسول خدا ﷺ و اهل بیت اهل بیت؛ صاحبان انحصاری علم قرآن از جانب خداوند

در آیه ۲، علاوه بر تلاوت کتاب (قرآن)، شأن تعلیم کتاب و حکمت نیز برای پیامبر اکرم ﷺ بیان شده است. در نتیجه، آن جناب، معلم قرآن هستند. در ارتباط با موضوع تعلیم قرآن، دو باور غلط و چالش برانگیز وجود دارد که نقد آن‌ها لازم است: ۱. محدود پنداری مفاهیم قرآن در سطح یا سطوحی ابتدایی (ن.ک: ۵۳۰)؛ و ۲. انکار جایگاه اختصاصی و الهی پیامبر و جانشینان معصوم آن جناب ﷺ در تفسیر قرآن. بنابراین، در اینجا، دو مسئله‌ی مهم وجود دارد: الف - گستره‌ی این تعلیم تا کجاست و چه عمقی از مفاهیم قرآنی را در بر می‌گیرد؟ ب - این شأن، تا چه حد، اختصاصی آن حضرت و وابسته به تعلیم الهی ویژه‌ای است که خدای متعال به ایشان داده است؟ با اتکا به مباحث ذیل آیات سوره‌ی قمر (ص. ۵۳۰) معلوم است که مفاهیم قرآنی، اعماق و سطوح متعددی دارد. به تعبیر امیرالمؤمنین ائمه: «قرآن ... دریایی است که قعرش درک نمی‌شود...» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۸).

پاسخ سؤال «الف» این است که شأن تعلیم پیامبر اکرم ﷺ، همه‌ی اعماق را در بر می‌گیرد. دلیل این پاسخ، آیات و روایات متعدد است؛ از جمله: ۱- آیات ۷۷ تا ۸۰ سوره‌ی واقعه (ن.ک: ص ۵۲۷) که نشان می‌داد کسی جز «مُطَهَّرُونَ» دست‌رسی کامل به گستره‌ی حقایق قرآن ندارد، و آنان، جز اهل بیت عصمت و طهارت اهل بیت که آیه‌ی تطهیر (احزاب/ ۳۳) بر مُطَهَّرُونَ بودن انحصاری آنان گواهی می‌دهد، نیستند؛ ۲- «بلکه آن [قرآن]، آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم داده شده‌اند...» (عنکبوت/ ۴۹). در تفسیر صافی، ذیل این آیه می‌خوانیم: «در کافی نقل شده که از امام باقر ائمه در باره‌ی این آیه سؤال شد که آنان چه کسانی‌اند؟ امام ائمه فرمود: چه کسی غیر از ما می‌تواند باشد؟! از امام صادق ائمه نیز نقل شده است: آنان، ائمه ائمه هستند. در روایات بسیاری آمده است: فقط ما قصد شده‌ایم.» (ج ۴، ص ۱۲۰). توصیف اشخاص مورد نظر در این آیه با عبارت «أُولُو الْعِلْمِ»؛ «علم داده شده‌اند» و تفاوت آن با تعبیری مانند «علماء» یا «اولو العلم»، شایان توجه و مشعر به الهی و لدنی بودن علم آنان است که مورد

تأیید روایات قرار گرفته است. تعبیر «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ»، دارای اطلاقی است که به خودی خود، همه‌ی حقایق کتاب را در بر می‌گیرد، و آیات و روایاتی از قبیل موارد یادشده، بر این اطلاق تأکید می‌کنند.

در پاسخ سؤال «ب» نیز می‌توان به این موارد اشاره کرد: ۱- اشاره شد که قرآن کریم، با دو عبارت «حصر»، «مُطَهَّرُونَ» را به اهل بیت عصمت ائمه، و نیز دست‌رسی کامل به حقایق قرآنی را به «مُطَهَّرُونَ» منحصر دانسته است؛ ۲- ملاحظه شد که روایات ذیل آیه‌ی ۴۹ سوره‌ی عنکبوت نیز بر همین نکته صخه می‌گذارند؛ به‌ویژه تعبیر مهم «[آنان] چه کسی غیر از ما می‌تواند باشد؟» از امام باقر ائمه که با لحنی بسیار تأکیدی، دیگران را به کلی از این دایره خارج می‌نهد. در بند بعد، تعبیر مشابهی از امیرالمؤمنین ائمه خواهد آمد.

در آیه‌ی ۷ سوره‌ی آل عمران، آیات قرآن، مشتمل بر محکمت و متشابهات دانسته شده، و تأویل متشابهات، به «راسخان (فرورفتگان) در علم» انحصار یافته است (اینجا درصدد تفصیل بحث نیستیم؛ اما اجمالاً این‌که در آن آیه، سخن از دریافت حقیقت آیاتی توسط راسخان گفته شده که ممکن است دیگران در درک آن‌ها اشتباه یا منحرفان از آن‌ها سوء استفاده کنند). حضرت امیر ائمه با لحنی شدید می‌فرماید: «کجايند آنان که گمان دارند غیر از ما، راسخان در دانش‌اند؟ این گمان را با کذب و ستم بر ما روا داشتند؛ از آن رو که خداوند، ما را رفعت داد و آنان را فرو نهاد و (دانش) را به ما بخشید و از آنان منع کرد و ما را (در حریم عنایت) وارد کرد و آنان را بیرون راند. به وجود ما، هدایت خواسته و کوردلی برطرف می‌شود. بی‌شک امامان، از قریش هستند که در این تیره از بنی‌هاشم زاده شده‌اند. این منزلت، شایسته‌ی دیگران نیست.» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۴۴).

آخرین سخن، بخشی از خطابه‌ی غدیر خم است که رسول خدا ﷺ در آن فرموده‌اند: «قسم به خدا که کسی نمی‌تواند (حقایق و دقایق) قرآن را برای شما تفسیر کند مگر کسی که دست او را گرفته و به سوی خود بالا کشیده‌ام، و به شما اعلام می‌کنم که هر کس که من مولای اویم، این علی، مولای اوست.» (احتجاج، ج ۱، ص ۶۰). / م

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ۚ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١﴾ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٢﴾ وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ ۚ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿٣﴾

سورة المنافقون آیاتها ۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ ۗ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿١﴾ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ۗ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٣﴾ وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ ۚ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ ۗ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوٌّ فَاحْذَرْهُمْ فَآتَاهُمُ اللَّهُ أَنْ يُؤْفَكُونَ ﴿٤﴾

ای مسلمانان، در آن هنگام - یعنی در روز جمعه - که برای نماز، ندا (ی اذان سر) داده شود، با شتاب سراغ یاد خدا بروید و خرید و فروش را رها کنید. اگر می‌دانستید، (می‌فهمیدید که) این برایتان بهتر است. ۹ پس هنگامی که نماز تمام شد، در زمین پراکنده شوید و از روزی خدا طلب کنید و خدا را بسیار یاد کنید تا به خواسته‌های دنیا و آخرت) خود دست یابید. ۱۰ هنگامی که تجارت یا سرگرمی (بیهوده‌ای) می‌بینند، (از پیرامون تو) پراکنده می‌شوند و نزد آن می‌روند، و در حالی که (برای خطبه‌های نماز) ایستاده‌ای، رهایت می‌کنند. بگو: آنچه نزد خداست، از این سرگرمی (بیهوده) و تجارت، بهتر است، و خدا بهترین روزی‌دهنده است. ۱۱

سوره منافقون (در مدینه نازل شده است)

به نام خداوند بخشندهی مهربان

آن زمان که منافقان نزد تو بیایند، خواهند گفت: «گواهی می‌دهیم که تو فرستاده‌ی خدایی.» (البته) خدا می‌داند که تو فرستاده‌ی او هستی؛ و خدا گواهی می‌دهد که قطعاً منافقان دروغ‌گو هستند؛ چرا که به سخن خود اعتقادی ندارند). ۱ سوگندهایشان را سپری (در برابر اتهام‌های دیگران) قرار دادند، و بدین وسیله، (مردم را) از راه خدا بازداشتند. چقدر بد و زشت است کارهایی که می‌کردند. ۲ این (رفتار زشت)، بدین سبب است که آنان ایمان آوردند، سپس کافر شدند؛ در نتیجه، بر دلهایشان مهر زده شد، به همین سبب (حق و حقیقت را) نمی‌فهمند. ۳ هنگامی که آنان را ببینی، از ظاهر (باایمان) آنان خوش می‌آید، و اگر (سخنی) بگویند، به سخنان‌شان گوش می‌کنی؛ (ولی در باطن) گویی چوب‌هایی خشک (و بی‌فایده) هستند که (به دیوار) تکیه داده شده‌اند (و مصرف دیگری ندارند). پیوسته در ترس و وحشت به سر می‌برند (و هر فریادی را بر ضد خود می‌پندارند. (بزرگ‌ترین) دشمن (تو)، آنان هستند. بنابراین، از آنان حذر کن. خدا نابودشان کند! چگونه (با این‌همه دلیل و معجزه، باز هم به‌وسیله‌ی شیطان،) از حق بازگردانده می‌شوند؟! ۴

۴. هم‌افزایی شوم نفاق و ضعف دینی

دو موضوع مهم تاریخی در دوران حیات رسول خدا ﷺ، نقش بسیار مهمی در حوادث تاریخ اسلام بازی کرده‌اند:

- ۱- منافقین؛ ۲- ضعف فرهنگی مسلمانان. نفاق، جریانی فوق‌العاده جدی و دارای عمق نفوذ در جامعه‌ی اسلامی بود که بر موج ضعف فرهنگی سوار شد و نتایج تلخ عظیمی به جا نهاد. در صفحات ۴۱، ۵۱۳ و ۵۴۴، مواردی از وضعیت فرهنگی جامعه‌ی اسلامی، شامل «فرار از جنگ»، «تخلف در حدیبیه» و «خودداری از صدقه دادن برای نجوا با رسول خدا ﷺ» ذکر شده است. مورد دیگری که سند آن، آیه‌ی آخر سوره جمعه (همین صفحه) و از عجیب‌ترین موارد است نیز بیان شد: تنها گذاشتن پیامبر ﷺ در حال اقامه‌ی خطبه‌ی جمعه برای رفتن نزد کاروانی تجاری که از راه رسیده بود و مواد غذایی می‌فروخت و طبلی را برای خبر کردن مردم به صدا درآورده بود. می‌دانیم که در این ماجرا، همه رفتند جز ۸ یا ۱۲ نفر! (جامع‌البیان، ج ۲۸، ص ۶۸)

مسئله‌ی منافقین، انعکاس بسیار بیشتری در قرآن کریم یافته و حتی سوره‌های به نامشان وجود دارد؛ گرچه در باره‌ی آنان، چندین برابر این سوره آموزه ضمنی آیات دیگر آمده است. یکی از مواردی که قرآن کریم، اثرپذیری بدنه‌ی جامعه‌ی اسلامی از منافقین را نشان می‌دهد، بدین قرار است:

متزلزل کردن مسلمانان

از جمله‌ی کارهای منافقان، تبلیغات منفی میان مسلمانان بود. به تعبیر امروزی، کار ستون پنجم دشمن را می‌کردند. قرآن کریم، در سوره‌ی احزاب، وضعیت دشوار مسلمانان در جنگ احزاب را ترسیم می‌کند. می‌دانیم که دشمنان، شهر را محاصره کرده و فقط یک خندق بین آنان و مسلمانان فاصله بود. برحسب ظاهر، اگر می‌توانستند این مانع را رد کنند، کار مسلمانان یکسره می‌شد. تعبیر قرآن این است که «(به خاطر بیاورید) زمانی را که آن‌ها از طرف بالا و پایین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند)، و زمانی را که چشم‌ها از شدت وحشت خیره شده و جان‌ها به گلوها رسیده بود و گمان‌های گوناگونی به خدا می‌بردید. آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند.» (احزاب/۱۰ و ۱۱). به تعبیر قرآن کریم، چشم‌ها می‌خواست از حدقه بیرون بزنند و جان‌ها به گلو رسیده بود. منافقان در این احوال چه کردند؟ در آیه‌ی بعد می‌فرماید: «و (نیز) به خاطر آورید زمانی را که منافقان و

بیماردلان می‌گفتند: خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند.» منافقان، میان مسلمان‌های وحشت‌زده می‌آمدند و می‌گفتند خدا و رسول، جز فریب به ما وعده‌های نداده‌اند. در ادامه، به برخی از ویژگی‌های آنان که در سوره‌ی منافقون آمده و نشانه‌ی میزان اثرگذاری آن‌ها در جامعه‌ی اسلامی‌ست، اشاره می‌شود:

ظاهر فریبنده

هرچند ظاهرسازی، ویژگی اصلی منافق است، در آیه‌ی ۴، مسئله به صورت فراتری طرح، و در قالب مخاطب قرار دادن پیامبر اکرم ﷺ تأکید شده که آنان بسیار چشم‌وگوش‌پُرکن‌اند و به‌رغم توخالی بودن، مانند چوب خشکی تکیه‌داده‌شده، ترکیب و آراستگی ظاهری و نحوه‌ی سخن گفتن جذب‌کننده‌ای دارند. جهت دیگری از این فریبندگی، در سوره‌ی توبه آمده و دو بار هم تکرار شده است: «و (فزون) اموال و اولاد آنان، تو را در شگفتی فرو نبرد. خدا می‌خواهد ایشان را به وسیله‌ی آن، در زندگی دنیا عذاب کند...» (توبه/۵۵ و ۵۶). روشن است - و برخی مفسران نیز تصریح کرده‌اند - که خطاب به رسول خدا ﷺ در این آیه، از باب «به کسی گفتی تا دیگری بشنود» بوده، و شأن آن جناب، اجل از چنین اثرپذیرفتنی‌ست (اطیب‌البیان، ج ۶، ص ۲۸۵). این ظاهر‌فریبی در حدیثی است که با عنوان مسجد، برای دشمن پایگاه می‌سازند.

پایگاه دشمن با عنوان مسجد

بر اساس آیه‌ی ۱۰۷ سوره‌ی توبه، منافقین، مسجدی (مسجد ضرار) برای صدمه زدن، کفر و تفرقه‌اندازی میان مسلمانان ساختند. چهارمین انگیزه‌ی آنان، «إِصْداً لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» است؛ یعنی برای کسانی که با خدا و رسول ﷺ جنگیده‌اند، پایگاه درست کردند. قرآن نفرموده که این کار را برای دشمنان خدا و رسول ﷺ کردند؛ بلکه می‌فرماید برای کسانی که با خدا و رسول می‌جنگند. این‌ها چه گروهی هستند که ۱. این قدر با خدا و رسول ﷺ دشمنی دارند؛ و ۲. این قدر قوی هستند که می‌توانند چنین نقشه‌ای را پیاده کنند؟

ظاهر ماجرا این است که وحی آمد و به پیامبر ﷺ خبر داد؛ یعنی اگر اخبار غیبی وجود نداشت، در ظاهر مشخص نبود که این‌ها هدفشان چیست. آنان از پیامبر اکرم ﷺ خواسته بودند که این مسجد را افتتاح کنند؛ یعنی این قدر پوشیده و مخفی بودند. بله! خداوند دست آن‌ها را رو کرد و بعد هم دستور داد که آن مسجد را خراب کنند (ن.ک: ص بعد). / م



وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُءُوسَهُمْ
 وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴿٥﴾ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
 أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ
 إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٦﴾ هُمْ الَّذِينَ يَقُولُونَ
 لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا ۗ وَاللَّهُ
 خَرَّائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنْفِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ
 ﴿٧﴾ يَقُولُونَ لِنَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ
 مِنْهَا الْأَذَلَّ ۗ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ
 الْمُنْفِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتْلَوْا
 أَمْوَالَكُم مِّمَّا كَسَبْتُمْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْكُمْ عَالَفَةً خَاسِرِينَ ﴿٩﴾
 وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ حَيْثُ شِئْتُمْ وَلَا يُغْنِي عَنْكُمْ
 كِبَافُ أَعْيُنِكُمْ وَلَا إِحْصَاءُ كَفَّيْتُمْ وَلِلَّهِ الْوَسْطُ الْعَظِيمُ ﴿١٠﴾
 اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾

سُورَةُ الْمُنَافِقِينَ
 آيَاتُهَا ١١
 ١٨

هنگامی که به آنان گفته شود «ببایید تا پیامبر خدا برایتان طلب آمرزش کند»، روی بر می گردانند، و آنان را می بینی که با غرور و تکبر، (به آن دعوت کننده) پشت می کنند. ۵ برایشان طلب آمرزش کنی یا نکنی، فرقی به حالشان ندارد. خدا، آنان را نخواهد آمرزید؛ زیرا خدا افراد نافرمان را هدایت نمی کند. ۶ آنان، کسانی هستند که می گویند: «به کسانی که نزد پیامبر هستند (و از نظر مالی زیر فشارند)، پول ندهید تا (از اطراف او) پراکنده شوند.»؛ حال آن که گنجینه های آسمان و زمین فقط برای خداست؛ ولی منافقان نمی فهمند. ۷ می گویند: «اگر به شهر (یثرب) بازگردیم، حتماً شخص عزیزتر، شخص ذلیل تر را از آن بیرون خواهد کرد.»؛ در حالی که عزت، تنها برای خدا و پیامبرش و برای مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی دانند. ۸ ای مسلمانان، مبادا

اموال و فرزندان تان، شما را از یاد خدا غافل کند! آنان که مرتکب این (غفلت) شوند، زیان کاران حقیقی اند. ۹ و از آنچه به شما روزی کرده ایم، انفاق کنید؛ پیش از آن که مرگ سراغ یکی از شما بیاید و آنگاه بگوید: «پروردگارا، چرا (مرگ) مرا تا مدّت اندکی به تأخیر نینداختی تا صدقه دهم و از افراد شایسته شوم؟» (ولی بدانید) هنگامی که مرگ کسی فرا رسد، خدا آن را به تأخیر نخواهد انداخت، و خدا از کارهایتان آگاه است. ۱۱ سوره ی تغابن (در مدینه نازل شده است)

۵. جریان خطرناک نفاق

در ادامه‌ی صفحه‌ی قبل، ویژگی‌های دیگری از منافقین را که در این سوره ذکر شده، بررسی می‌کنیم:

روگردانی از رسول خدا: در آیه‌ی ۵ بیان شده که منافقان وقتی به آنان گفته می‌شود که نزد پیامبر ﷺ بیایند تا حضرت برایشان استغفار کنند، رو می‌گردانند. این روگردانی که در این آیه، از نشانه‌های نفاق دانسته شده، صرفاً بی‌توجهی به شأن تشریحی و رسالی حضرت نیست؛ بلکه چنین رفتاری، روگردانی صریح از رسالت حضرت و پشت کردن به خدای متعال است که ضلالتش بدیهی‌ست. آیه اما در رتبه‌ای دیگر، بی‌توجهی به مقام معنوی حضرت را نشانه‌ی نفاق می‌داند.

در آیات ۶۰ و ۶۱ سوره‌ی نساء، جنبه‌ی دیگری از این اعراض بیان شده است: «آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده‌اند؛ ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت بروند ... و هنگامی که به آن‌ها گفته شود: به سوی آنچه خداوند نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید، منافقان را می‌بینی که از تو روی می‌گردانند.» آنان، حکم طاغوت را بر حکم رسول خدا ﷺ ترجیح می‌دهند.

در آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی مائده، پرده‌ی بالاتری از رو کردن منافقین به دشمنان بازگو شده است (گرچه عنوان منافق در این آیات نیامده، اوصاف ذکرشده، با خصوصیات آنان کاملاً منطبق است). پس از آن‌که در آیه‌ی قبل، قبول ولایت اهل کتاب نفی شده، در این آیه می‌خوانیم: «پس کسانی را که در دل‌هایشان بیماری‌ست، می‌بینی که در (دوستی با اهل کتاب) بر یکدیگر پیشی می‌گیرند و می‌گویند: می‌ترسیم حادثه‌ای برای ما اتفاق بیفتد (و به کمک آن‌ها نیاز داشته باشیم)». این آیه نشان می‌دهد که منافقان، ولایت دشمنان را پذیرفته و مترصد بودند که اگر وضع دشواری در جامعه پیش آمد، به سرعت به آنان پناه ببرند.

توطئه نسبت به رسول خدا ﷺ

آیه‌ی ۷، قصد آنان بر پراکندن افراد از اطراف پیامبر ﷺ، و آیه‌ی ۸، سخن عبدالله بن ابی (از سرکردگان اهل مدینه‌ی منافقین) در باره‌ی قصد اخراج اطرافیان رسول خدا ﷺ از شهر را نقل کرده است؛ در حالی که این ابی، آنان را ذلیلان، و گروه خود را عزتمندان خوانده است. شأن نزول آیه، این بود که در بازگشت از جنگی، بر سر یک چاه، میان یکی از انصار و یکی

از مهاجران نزاعی در گرفت. عبدالله ابن ابی نیز درگیر ماجرا شد و این خطاب یکی از مهاجران به او که «ما به مهاجران پناه و سر و سامان دادیم و ... حالا با ما منازعه می‌کنند و مدعی شده‌اند»، بر وی گران آمد. در نتیجه، آن شخص را تهدید کرد و نکته‌ی نقل‌شده در آیه را نیز بیان کرد؛ هرچند وی سپس منکر این رفتار شد، و خداوند با نزول آیه رسوایش کرد.

باید گفت که برخورد خصمانه‌ی منافقین با پیامبر اکرم ﷺ، به این مقدار ختم نشد و حتی قصد ترور حضرت را کردند؛ که نافرجام ماند.

قصد ترور رسول خدا ﷺ

«به خدا سوگند می‌خورند که آن سخنان (نادرست) را نگفته‌اند؛ در حالی که بی‌گمان سخنان کفرآمیز گفته‌اند، و پس از اسلام آوردنشان کافر شدند و تصمیم به کاری گرفتند که به آن دست نیافتند.» (هَمَوَا بِمَا لَمْ يَبَالُوا) (توبه/۷۴). مفسران نوشته‌اند که این قصد، ترور پیامبر ﷺ بوده است. فخر رازی می‌نویسد: «منظور، هم‌دست شدن آنان برای ترور پیامبر ﷺ است، و خداوند متعال، موضوع را به پیامبرش خبر داد؛ که در نتیجه خود را از آنان حفظ کرد و به مقصودشان نرسیدند.» (مفاتیح‌الغیب، ج ۱، ص ۱۶). مشابه این گفته را سیوطی در «الدرالمختور» (ج ۳، ص ۲۵۹)، طبری در «جامع‌البیان» (ج ۱۰، ص ۱۲۸)، زمخشری در «الکشاف» (ج ۲، ص ۲۹۱)، آلوسی در «روح‌المعانی» (ج ۵، ص ۲۲۸) و دیگران نیز نقل کرده‌اند. این توطئه، در مسیر جنگ تبوک به وقوع پیوست. در همان جنگ، منافقین، عده‌ی بسیاری از مسلمانان را از تحت فرمان پیامبر اکرم ﷺ خارج کردند و فرماندهی جدایی برای آنان قرار دادند. در سیره‌ی ابن‌هشام (ج ۴، ص ۹۶۴)، از ابن‌اسحاق نقل شده که جمعیت متخلفین، کمتر از باقی‌مانده‌ی سپاه رسول خدا ﷺ نبود.

آنچه گفته شد، تنها گوشه‌ای از اقدامات منافقین است؛ اما همین مقدار کافی‌ست تا معلوم شود که این جریان تا چه مقدار خطرناک و اثرگذار بوده و لازم است خط سیر و تأثیرات آن در حوادث بعدی تاریخ اسلام به دقت پی‌گیری شود.

خدای متعال در آیه‌ی ۶۴ سوره‌ی توبه می‌فرماید: «منافقان از آن بیم دارند که سوره‌ای (برضد آنان) نازل شود و به آن‌ها از اسرار درون قلبشان خبر دهد. بگو: استهزا کنید! خداوند، آنچه را از که آن بیم دارید، آشکار می‌کند.» مرور آیات سوره‌ی توبه، در شناخت این جریان، بسیار راه‌گشاست. /م



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝۱ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ
مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝۲ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ۝۳ يَعْلَمُ
مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرَوْنَ وَمَا تُعْلِنُونَ ۝۴ وَاللَّهُ
عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝۵ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ
فَدَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝۶ ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ
رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا ۝۷ وَاسْتَغْنَى
اللَّهُ عَنِ الْعَالَمِينَ ۝۸ زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَى
وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ ۝۹ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ۝۱۰
فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّوْنِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ
۝۱۱ يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ ۝۱۲ وَمَنْ يُؤْمِنِ بِاللَّهِ
وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي
 مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۝۱۳ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝۱۴

به نام خداوند بخشندهی مهربان
آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است،
خدا را (از هر عیب و نقصی) پاک و منزّه
می‌شمرد. فرمان‌روایی، تنها از آن اوست
و ستایش (نیز) تنها برای اوست، و او بر
هر کاری تواناست. ۱ او کسیست که شما
را آفرید. پس از آن، برخی از شما کافر، و
بعضی (دیگر) مؤمن‌اند، و خدا به کارهایتان
بیناست. ۲ آسمانها و زمین را هدفمند
آفرید و به شما شکل و صورت داد؛ پس
این صورتگری را به نیکویی به انجام رساند،
و بازگشت (همه) تنها به سوی اوست. ۳
از آنچه در آسمانها و زمین است، آگاه
است، و آنچه را که پنهان می‌کنید و آنچه
را که آشکار می‌کنید، می‌داند، و خداوند
(، اسرار) درون سینه‌ها را به خوبی می‌داند.
۴ آیا سرگذشت کسانی که پیش از این
کافر شدند، به شما نرسیده است؟ (همان
هایی که) در نتیجه‌ی (کفرشان) عاقبت بد
کار خود را چشیدند و (در آخرت) عذابی

دردناک دارند. ۵ آن (عذاب) بدین سبب بود که پیامبران‌شان همراه معجزات و دلایل روشن نزدشان می‌آمدند.
آنگاه (کافران) می‌گفتند: «آیا انسان‌هایی (همچون خودمان)، ما را هدایت می‌کنند؟!» و بدین ترتیب کافر
شدند و (به حق) پشت کردند، و خدا، توانگر و بی‌نیاز بود. (آری)، خداوند، بی‌نیاز و شایسته‌ی ستایش است.
۶ کافران پنداشته‌اند که (پس از مرگ) زنده نخواهند شد. بگو: چرا؛ به مالک و صاحب‌اختیارم سوگند که بی‌شک
زنده خواهید شد، و پس از آن مسلماً شما را از کارهایتان باخبر خواهد کرد، و این (کار) برای خدا آسان است.
۷ بنابراین، به خدا و پیامبرش و نوری که نازل کردیم، ایمان آورید. خدا از کارهایتان آگاه است. ۸ در روزی،
(از اعمال‌تان آگاه خواهید شد) که شما را برای (کیفر و پاداش در آن) روز گردآوری (همگانی) جمع می‌کند.
آن، روزیست که مردم احساس می‌کنند ضرر کرده‌اند و مغبون شده‌اند، و کسانی که به خدا ایمان آوردند و
کار شایسته بکنند، (خداوند)، بدی‌هایشان را می‌پوشاند و از آنان می‌زداید و آنان را در باغ‌هایی (از بهشت)
وارد می‌کند که از زیر (درختان) آن، نهرها جاری‌ست (و) همیشه در آن خواهند ماند. این، نجات و پیروزی
بزرگ است. ۹

۵ و ۶. تأکید قرآن بر بشر بودن پیامبر چیست؟

ذیل آیه‌ی ۲ سوره‌ی ق (ص ۵۱۸) بیان شد که بشر بودن انبیاء صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَاٰلِهِمْ وَسَلَّمَ همیشه بهانه‌ای برای انکار رسالت‌شان از سوی منکران بوده؛ تا آنجا که قرآن فرموده است: «و چیزی مردم را آنگاه که هدایت برای آنان آمد، از ایمان آوردن باز نداشت؛ جز این‌که گفتند: آیا خدا بشری را رسول فرستاده است؟» (اسراء/۹۴). مخاطبان پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَاٰلِهِمْ وَسَلَّمَ نیز چنین بودند. از این رو در آیات ۵ و ۶ این سوره، خبر پیشینیان را به یاد آن‌ها آورده که به‌رغم دلایل روشن پیامبرانشان همواره می‌گفتند: آیا انسان‌هایی ما را راه‌نمایی می‌کنند؟ و در پی این موضع‌گیری، کافر شدند.

گفتیم که خدای متعال به پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَاٰلِهِمْ وَسَلَّمَ دستور داده که در پاسخ اینان - که بهانه‌جویی می‌کنند - بگو: من انسانی فرستاده‌ی خدا هستم و به‌رغم پندار شما، در عین بشر بودن، مأمور الهی‌ام. در واقع تأکیدهای مکرر قرآن بر بشر بودن پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَاٰلِهِمْ وَسَلَّمَ، به همین سبب است؛ اما قالب بیان این مطلب که از جمله با عبارت «فَلْ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ یوحٰی اِلَیَّ اِنَّمَا الْاِنْسَانُ الْاِلٰهُ وَاحِدٌ...» (کهف/۱۱۰؛ فصلت/۶) بیان شده، موجب ایجاد شبهه‌ی مهمی شده که در باره‌ی آن سخن می‌گوییم:

دفع یک اشتباه مهم: «انما»، از ادات حصر است که «آنچه را که بعدش ذکر شده، اثبات، و غیر آن را نفی می‌کند». برای مثال، «اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ» (مائده/۲۷) یعنی: ۱- خداوند، (اعمال را) از پرهیزگاران می‌پذیرد؛ ۲- و از کسی جز پرهیزگاران نمی‌پذیرد. عبارت «من معلم‌ام»، داشتن شغل دیگر را نفی نمی‌کند؛ اما گوینده‌ی «من فقط معلم‌ام»، با حصر، همه‌ی مشاغل جز معلمی را از خود نفی می‌کند؛ یعنی جز این نیستم.

البته کاربرد حصر، منحصر به این نیست. مثال‌های مذکور، نمونه‌های «حصر مطلق» است؛ اما «حصر اضافی» نیز وجود دارد. شخصی، هم بنا و هم نجار است. آدم معترضی به ساختمان‌ی که او در آن بنایی می‌کند، وارد می‌شود و می‌گوید: «چرا با ریختن مصالح ساختمانی، راه مردم را بسته‌اید؟» اگر وی پاسخ دهد که «به من ربطی ندارد. من فقط بنا هستم»، منظورش از جمله‌ی اخیر قطعاً این نیست که بنا هستم و نجار و آهنگر و نقاش و ... نیستم؛ بلکه یعنی من بنا هستم، و برخلاف تصور شما، مسئول کارگاه ساختمانی نیستم. بنابراین، مشکلی که گفتید، به من مربوط نیست.

حصر مطلق مشاغل، ناظر به همه‌ی شغل‌هاست؛ یعنی یک شغل را برای کسی ثابت، و همه‌ی مشاغل دیگر را نفی می‌کند؛ اما حصر اضافی اصلاً چنین کارکردی ندارد، و محدودی حکم کردن آن، صرفاً ذهن مخاطب است. بنابراین اگر کسی در

برشمردن شغل‌هایش بگوید من فقط نجارم، یعنی من نجارم و هیچ شغل دیگری ندارم؛ اما اگر جمله‌ی من فقط نجارم، مانند مثال یادشده، در فضای حصر اضافی بیان شود، معنایش این است که من نجارم؛ نه آنچه شما فکر می‌کنید، و نافی سایر مشاغل نیست. کاربرد حصر اضافی، نفی عقیده‌ی مخاطب و نشان دادن عقیده‌ی متکلم به جای آن است. توضیح تقدیم‌شده، تعریف یکی از انواع سه‌گانه‌ی حصر اضافی یعنی «حصر قلب» است، و کاربردش در جایی‌ست که متکلم می‌خواهد عکس عقیده‌ی مخاطب را به او القا کند (مختصرالمعانی، ص ۱۱۵). طبعاً این‌که حصر، مطلق است یا اضافی، باید با توجه به سیاق و فضای کلام و قراین موجود به دست آید.

اکنون نوبت بحث و بررسی آیه و حصر آن است. آیا پیامبر می‌خواهد بفرماید: «من فقط بشری مانند شمایم؛ تنها با این تفاوت که وحدانیت خدا به من وحی می‌شود و لاغیر.» (حصر مطلق)؛ یا: «برخلاف آنچه شما گمان می‌کنید، بشری مانند شمایم که وحدانیت خدا به من وحی می‌شود.» (حصر اضافی)؟ برای یافتن پاسخ باید ذهنیات مخالفان در باره‌ی پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَاٰلِهِمْ وَسَلَّمَ را که زمینه‌ی بیان و تأکید بر بشر بودن ایشان شده، ملاحظه کرد. این موضوع، در صفحه‌ی ۵۱۸ بررسی، و در ابتدای صفحه یادآوری و معلوم شد که آنان دو بهانه‌ی جدی داشتند: ۱. این چه پیامبری‌ست که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود، و چرا بشری مانند خود ماست؟ ۲. چرا این پیامبر درخواست‌های گوناگون ما برای اجرای کارهای عجیب را عملی نمی‌کند؟

از سوی دیگر، در آیه‌ی ۳ سوره‌ی انبیا آمده است: «... ستمگران، پنهانی نجوا کردند: آیا جز این است که او بشری همانند شماست؟ آیا سراغ سحر می‌روید؟...» متقابلاً در آیه‌ی ۸ پاسخ داده شده است: «ما پیش از تو نیز جز مردانی را که به آنان وحی می‌شد، پیامبر نفرستادیم.» این عبارت نیز حصر با ادات ما و الا است و در برابر آن باور غلط عرضه شده که بشر نمی‌تواند پیامبر باشد. بنابراین، حصر آیه‌ی ۸، از نوع اضافی و ناظر به باور مخاطب است.

در آیات سوره‌ی اسراء نیز ابتدا (از آیه‌ی ۹۰) درخواست‌های عجیب کافران از پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَاٰلِهِمْ وَسَلَّمَ بازگو، و سپس (در آیه‌ی ۹۳) جواب حضرت نقل شده که «من، جز انسانی فرستاده‌ی خدا نیستم»، و بعد (در آیه‌ی ۹۴)، ایراد به «بشر بودن پیامبران»، مانع مهم ایمان آوردن مردم شمرده شده است. بنابراین، به‌روشنی، حصر آیه‌ی ۹۳، از نوع اضافی و بدین معناست: «من، برخلاف توقع شما، بشرم؛ نه موجودی فرا بشری که روال کارش، امور غیر عادی و عجیب است، و من فرستاده‌ام که معجزاتم باید به امر و اجازه‌ی خدایم باشد و نه به دلخواه شما.» (ن.ک: صفحه‌ی بعد). /



وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٠﴾ مَا أَصَابَ مِنْ
مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١﴾ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَتَمَّا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلْعُ الْمُبِينُ ﴿١٢﴾ اللَّهُ
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٣﴾ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا
لَكُمْ فَأَحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا
فَادَّتِ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٤﴾ إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ
وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ
وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ
يُوقِ شَحْنِ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٦﴾ إِنْ تُقْرِضُوا
اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يَضْعَفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ
حَلِيمٌ ﴿١٧﴾ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾

آیاتها
سُورَةُ الطَّالُوتِ
۱۲

و کسانی که کفر ورزیدند و آیات و نشانه‌های ما را انکار کردند، اهل آتش‌اند (و) همیشه در آن خواهند ماند، و (این) چه فرجام بدی‌ست! ۱۰ هیچ مصیبتی (به کسی) نمی‌رسد، مگر با اجازه‌ی خدا، و هر کس به خدا ایمان آورد، (همو) قلبش را هدایت می‌کند، و خداوند، همه چیز را به خوبی می‌داند. ۱۱ از خدا اطاعت کنید و از پیامبر اطاعت نمایید. اگر پشت کردید، (بدانید که) وظیفه‌ی پیامبر ما فقط رساندنِ کاملِ (پیام) است. ۱۲ «اللَّهُ» است که جز او معبودی نیست و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند. ۱۳ ای مسلمانان، برخی از همسران و فرزندان‌تان، دشمن شما هستند. بنابراین، از (خواسته‌های بی‌جای) آنان پرهیزید. (با وجود این)، اگر (آنان را) بخشید و (از ایشان) چشم‌پوشی کنید و (عیوب آنان را) بپوشانید، (خدا نیز شما را

می‌بخشد؛ زیرا) خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. ۱۴ اموال و فرزندان شما، فقط وسیله‌ی آزمایش هستند، و (این) خداست که نزدش پاداشی بزرگ وجود دارد. ۱۵ پس تا می‌توانید، خود را از (خشم) خدا حفظ کنید و (دستورهایش را) بشنوید و (از آن‌ها) اطاعت کنید و انفاق کنید؛ که برای خودتان بهتر است. (آری)، فقط کسانی که از (شر) بخل و حرص (درون) خویش در امان بمانند، به خواسته و مطلوب (حقیقی خود) دست می‌یابند. ۱۶ اگر به خدا وامی نیکو بدهید، آن را برایتان چندبرابر می‌کند و (گناهان) شما را می‌آمرزد. خداوند، بسیار قدرشناس و بردبار است. ۱۷ از پنهان و آشکار، باخبر، و شکست‌ناپذیر و حکیم است. ۱۸

سوره‌ی طلاق (در مدینه نازل شده است)

۱۲. تنوع شئون پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بررسی یک شبهه

در صفحه‌ی پیش روشن شد که از کاربردهای حصر، نفی عقیده‌ی غلط مخاطب و جایگزینی آن با باور صحیح است (حصر اضافی)؛ برای مثال، «فَلْإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَىٰ...» به مخاطبی که ادعا می‌کند بشر نمی‌تواند پیامبر باشد، می‌گوید: «برخلاف گمان تو، با وجود آن‌که بشری مانند شمایم، به من وحی می‌شود...» مورد مشابه، آیه‌ی ۱۲ این سوره است، و مختصرتر آن: «فَأَنمَأْ عَلَیْكَ الْبَلَّغُ» (آل‌عمران/۲۰)؛ یا مائده/۹۹ و شوری/۴۸. بلاغ، به معنای تبلیغ، و در این آیات، به معنای رساندن تعالیم و اوامر الهی به انسان‌هاست. مقصود از «بلاغ مبین»، سخنی‌ست که روشن و واضح ادا شود و بر مخاطب اتمام حجت کند (مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۳۷۱؛ المیزان، ج ۱۷، ص ۷۴).

با توجه به مباحث قبل، این آیات، اصلاً محدودکننده‌ی شئون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به تبلیغ نیست (البته این از بدیهی‌ترین نکات قرآنی‌ست). در عین حال، زیاد دیده می‌شود که چنین آیاتی، بدون توجه به دقایق ادبی، بر اساس «حصر حقیقی» ترجمه، و انحصار شئون از آن‌ها برداشت می‌شود. به علت اهمیت حصر و کاربرد زیادش در آیات، و شبهات متعدد مربوط بدان، مطلب را بیشتر پی می‌گیریم. اساساً اگر حصر همواره حقیقی دانسته شود، این فرض غلط، به تناقض میان آیات منجر خواهد شد. به این دو آیه توجه کنید: «فَلْإِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ» (ص/۶۵)؛ «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» (احزاب/۴۵) (راغب اصفهانی نوشته است: «المنذر: المُنذِر» (ص/۷۹۸)). آیه‌ی یکم، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را «منذر» معرفی می‌کند، و آیه‌ی دوم، ایشان را افزون بر آن، «مبشر» نیز می‌داند. اگر حصر آیه‌ی یکم، حقیقی (= فقط) دانسته شود، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تنها باید «منذر» باشند و لاغیر؛ که این با آیه‌ی دوم تناقض دارد. در نتیجه باید گفت در آیه‌ی نخست، حصر اضافی (از نوع قلب) به کار رفته است. شرح اجمالی دو نوع حصر، در صفحه‌ی پیش گذشت و اینجا مثالی را متناسب با بحث می‌افزاییم. جمله‌ی «زید فقط پزشک است»، در حصر مطلق، بدین معناست که او استاد دانشگاه، قاضی، وکیل و ... نیست؛ اما اگر پزشکی که بیمار زیر دستش فوت کرده، خود را مسئول بداند و ملامت کند، آنگاه کسی برای تسلی به وی بگوید که «خود را سرزنش نکن؛ تو فقط پزشک‌ای»، این حصر، اضافی، و معنایش این است که تو پزشک‌ای؛ ولی برخلاف تصوّر، عمر انسان‌ها به دست تو نیست. به روشنی اصلاً این معنا مورد نظر نیست که تو فقط پزشک‌ای و شغل و سمت دیگری نداری. در این حال اگر این پزشک، استاد دانشگاه و ... هم باشد، حصر همچنان

صحیح است؛ چون اساساً این نوع حصر، در مقام محدود کردن مطلق شئون و سمت‌ها نیست؛ بلکه صرفاً برای تصحیح ذهنیت مخاطب است.

برای این ادعا که حصر اضافی در این آیات شریف به کار رفته، دو دلیل داریم:

۱- سیاق آیات. این مثال را ملاحظه کنید: مدیر مدرسه، نزد دانش‌آموزان به معلم می‌گوید: «شما فقط درس بده و بقیه‌ی کار را به ما بسپار.» این سخن، هشدار به شاگردان تبیل یا بازیگوش است که تصور نکنند بی‌توجهی به درس معلم، عواقبی ندارد؛ بلکه درس دادن، با معلم، و پس از آن، تبییه درس‌نخوان‌ها و شیطنت شاگردان، با مدیر است. روشن است که قصد مدیر، محدود کردن شئون معلم در برابر شاگردان متخلف و این نیست که بگوید وی هیچ شأن دیگری جز تدریس ندارد؛ که این موجب جری شدن متخلفان خواهد شد. سخن مدیر اصلاً ناظر به شئون و سمت‌های معلم (و حصر حقیقی) نیست؛ بلکه ناظر به ذهن مخاطبان است. اکنون به فضای مشابه این آیات با مثال توجه کنید: بگو: «از خدا و از پیامبر اطاعت کنید، و اگر سرپیچی کنید، پیامبر، مسئول اعمال خویش است، و شما مسئول اعمال خود، و اگر از او اطاعت کنید، هدایت می‌شوید، و بر پیامبر چیزی جز رساندن آشکار نیست (و ماعلی الرسول إِلَّا الْبَلَّغُ الْمُبِينُ)». «(نور/۵۴)؛ یعنی پیامبر، مأمور ابلاغ و مسئول اعمال خویش، و بقیه‌ی کار، با شماست؛ خیال نکنید در این میان مسئولیتی ندارید و عواقبی متوجه‌تان نیست. منظور، بی‌گمان نه محدودسازی شئون حضرت، بلکه این است که تو رسالت را ابلاغ کن؛ اما این‌ها خیال نکنند در صورت بی‌اعتنایی، طوری نمی‌شود و پیامدهای منفی در انتظارشان نخواهد بود: «فَأَنمَأْ عَلَیْكَ الْبَلَّغُ وَعَلَيْكَ الْحِسَابُ» (عد/۴۰)؛ یعنی: تو دین را برسان، و ما به حساب آنان می‌رسیم. آیه‌ی صدر کلام نیز به همین معناست و پس از دستور تبعیت از خدا و رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «و اگر روی گردان شوی، رسول ما جز ابلاغ آشکار وظیفه‌ای ندارد.»؛ یعنی بقیه‌ی کار با خود ماست. این در واقع تسلی خاطر دادن به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هشدار به مخالفان حق‌گریز است.

۲- آیات متعدد، شئونی فراتر از ابلاغ برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثابت می‌کند. بخشی از این شئون، از قبیل تعلیم و تربیت است؛ مانند: تبیین و تفسیر قرآن (نحل/۴۴)، و تزکیه‌ی مؤمنین (آل‌عمران/۶۴؛ جمعه/۲). بخش دیگر، شئون اجتماعی‌ست؛ مانند: «از آنان صدقه بگیر» (توبه/۱۰۳)؛ «... [باید] در اختلافات، تو را حکم (قاضی) قرار دهند.» (نساء/۶۵)؛ «و اگر به صلح تمایل نشان دهند، تو نیز از در صلح درآی...» (انفال/۶۱). / م



لنعم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا
 الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تَخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ
 وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ
 اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ
 اللَّهُ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ﴿١﴾ فَإِذَا بَلَغَ أَجْلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ
 بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ
 وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ يُوَعِّظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
 وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿٢﴾ وَيَرْزُقْهُ
 مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ
 بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ﴿٣﴾ وَالَّذِي يَتَسَنَّ
 مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ
 وَالَّذِي لَمْ يَحِضْ وَأُولَتْ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعَنَّ حَمْلَهُنَّ
 وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ﴿٤﴾ ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ
 إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكْفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا ﴿٥﴾

به نام خداوند بخشندهی مهربان
 ای پیامبر، هنگامی که می‌خواهید زنان را
 طلاق دهید، آنان را در زمانی طلاق دهید
 که پس از آن، دوران عده‌شان آغاز می‌شود،
 و (روزهای) عده را تا به آخر بشمارید،
 و (در این مورد)، خود را از (خشم) خدا
 یعنی مالک و صاحب‌اختیاراتان، حفظ کنید؛
 (بدین‌صورت که) آنان را از خانه‌هایشان
 بیرون نکنید، و آنان (نیز) نباید خارج شوند؛
 مگر در صورت ارتکاب کار بسیار زشتی
 که (زشتی‌اش) آشکار است. (آری،) این
 (دستور)ها، مرزهای خداست (که نباید
 پا را از آن فراتر نهاد)، و کسی که (با گناه)
 به مرزهای خدا تجاوز کند، بی‌شک به خودش
 ستم کرده است. (تو) نمی‌دانی؛ شاید خداوند
 پس از این (طلاق)، وضعیت جدیدی ایجاد
 کند (و دوباره آن دو را با هم الفت و
 آشتی دهد). ۱ هنگامی که به پایان زمان
 عده‌شان) رسیدند، یا آنان را با نیکی (در
 همسری خود) نگه دارید، یا به خوبی و
 خوشی از آنان جدا شوید، و دو نفر عادل

را از میان خودتان (بر طلاق آنان) گواه بگیرید. و (ای گواهان، اگر از شما گواهی خواستند)، به انگیزه‌ی
 (فرمان‌برداری از) خدا، آن گواهی را کامل و بی‌نقص ادا کنید. کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، با این
 (سخنان) پند داده می‌شود. هر کس خود را از (خشم) خدا حفظ کند، (خداوند)، راهی برای نجات و رهایی
 (از مشکلات زندگی) پیش‌پایش می‌گشاید؛ ۲ و از جایی که فکرش را (هم) نمی‌کند، به او روزی می‌دهد، و هر
 کس که بر خدا توکل کند، خدا برایش کافی خواهد بود. خداوند به آنچه بخواهد، می‌رسد (و چیزی نمی‌تواند
 مانعش شود). به‌راستی خداوند برای هر چیزی اندازه‌ای تعیین کرده است. ۳ کسانی از زنان شما که از عادت
 ماهانه نومید شده‌اند، چنانچه شما شک دارید (که این حالت، به سبب پیری‌ست یا به علت دیگر)، و (همچنین)
 زنانی که (در سن عادت هستند، ولی دچار) عادت نمی‌شوند، عده‌شان سه ماه است، و عده‌ی زنان باردار، (تا
 زمان) وضع حمل‌شان است. (آری،) هر کس که خود را از (خشم) خدا حفظ کند، خداوند، کارش را برایش آسان
 می‌کند. ۴ این، فرمان خداست که بر شما نازل کرده است، و هر کس که خود را از (خشم) خدا حفظ کند، (خدا)
 بدی‌هایش را می‌پوشاند و از او می‌زداید و پاداشی بزرگ برای او قرار می‌دهد. ۵

۲. راه‌گشایی خداوند برای پرهیزگاران

خدای متعال به تلاشگران راهش وعده‌هایی از این قبیل داده است: «تقوا پیشه کنید، و خداوند به شما می‌آموزد.» (بقره/۲۸۲)؛ «کسانی که در راه ما تلاش کنند، به راه‌هایمان هدایت‌شان می‌کنیم...» (عنکبوت/۶۹)؛ «اگر خدا را یاری کنید، او نیز به شما یاری می‌رساند و قدم‌هایتان را استوار می‌کند.» (محمد/۷). در آیه ۲ این سوره، مژده‌ای داده شده که تا حدی متفاوت و بشارتی ویژه است: «و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند، راه گشایشی برای او فراهم می‌کند.» باز شدن راه‌های خروج، در حالی که درها بسته شده، از پادشاه‌های الهی به پرهیزگاران است.

هرچند این وعده‌ی الهی، مصادیق متعددی در زندگی هر مؤمنی دارد، در اینجا به یکی از نمونه‌های شگفت و آموزنده قرآنی آن اشاره می‌کنیم:

نصرت الهی در دست‌یابی به مرتبه‌ی والای عصمت

در سوره‌ی یوسف، داستان زندگی این پیامبر بزرگ بیان شده است. در ابتدای سوره آمده که یوسف در سن کودکی خوابی می‌بیند، و پدر، با تعبیر آن، به وی خبر می‌دهد که خداوند، تو را برمی‌گزیند و به تو تعبیر خواب می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر آل‌یعقوب تمام خواهد کرد؛ همان‌طور که نعمت خویش را بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد(مضمون آیه‌ی ۶). توجه کنید که طبق این آیه، حضرت یوسف علیه السلام در حالی که کودک است، برای نبوت برگزیده شده، و خداوند او را برای آموختن علم و ارزانی داشتن نعمت‌ها انتخاب کرده است؛ اما بر چه اساس؟ در آیه‌ی ۲۲ می‌خوانیم: «هنگامی که به سن کمال رسید، به او علم و حکمت دادیم، و ما این چنین نیکان را پاداش می‌دهیم.» علت بخشیدن علم و حکمت به حضرت یوسف علیه السلام این اعلام شده که «او از نیکوکاران بود». این تعبیر، در آیه‌ی ۵۶ سوره نیز تکرار شده است؛ آن هنگام که یوسف صدیق علیه السلام از زندان خلاص می‌یابد، و پادشاه، او را به سمت وزارت برمی‌گزیند. خداوند متعال می‌فرماید: «بدین‌سان، ما به یوسف در سرزمین (مصر) قدرت دادیم که هر جای آن را می‌خواست، در اختیار گیرد. ما رحمت خود را به هر کس بخواهیم، ارزانی می‌کنیم و پاداش نیکوکاران را از بین نمی‌بریم.» این همه رحمت و لطف

بر حضرت یوسف علیه السلام، پاداش نیکوکاری اوست(هرچند در این مورد، علم پیشین و ازلی خداوند به نیکی و پرهیزگاری حضرت یوسف نیز در موضوع دخیل بوده، این، در اصل موضوع که یاری خدا به پرهیزگاران است، خللی وارد نمی‌کند).

در آیات ۲۲ به بعد، ماجرای توطئه‌ی همسر عزیز برای جناب یوسف علیه السلام نقل شده، و ضمن آن بیان شده که وقتی آن زن مکار، زمینه را برای نیت شوم خود کاملاً فراهم کرد و یوسف صدیق علیه السلام را به سوی خود فراخواند، اولین عکس‌العمل وی این سخن بود: «به خدا پناه می‌برم.» این، واکنش پرهیزگاران جوانی‌ست که در اوج شادابی و جمال قرار دارد؛ اما از یاد خدا غافل نمی‌شود. سپس در آیه‌ی بعد می‌خوانیم: «همانا آن زن، او را قصد کرد، و او نیز اگر برهان پروردگار را ندیده بود، وی را قصد می‌کرد. ما چنین کردیم تا بدی و زشت‌کاری را از او دور کنیم.»

اینجا، بزنگاه بحث ماست. طبق آیه‌ی ۲۲، خداوند متعال، برای نجات یوسف علیه السلام، چیزی(برهان) را به او نشان داده، و این امر، وی را دلالت و هدایت کرده تا از مهلکه‌ای که آن زن فراهم کرده بود، برهد. در این صحنه، خدای مهربان از پیامبر خود دستگیری بزرگی کرده و راه برون‌رفت از مخمصه را بر وی گشوده است.

در لحن و سیاق آیات کاملاً آشکار است که آن حضرت با کمال تقوا و خویشتن‌داری با حوادث روبه‌رو می‌شد، و البته خداوند بزرگ نیز یاری‌اش می‌کرد.

در ادامه‌ی ماجرا، هنگامی که فتنه‌ی همسر پادشاه ادامه و گسترش می‌یابد، حضرت یوسف علیه السلام به خداوند عرضه می‌کند: «خدایا، زندان برای من بهتر از آن چیزی‌ست که مرا بدان می‌خوانند، و اگر مکر آن‌ها را از من بزرگردانی، به آنان متمایل می‌شوم و از نادانان خواهم شد.» (آیه‌ی ۳۳). در آیه‌ی بعد، خداوند بیان می‌کند که به کمک ولی خود آمده است: «پس پروردگارش خواسته‌ی او را اجابت فرمود و مکر آن زنان را از او برگرداند؛ که خداوند شنوا و داناست.» این یاری، وعده‌ی خداوند به همه‌ی مؤمنان، در حد ایمان و تقوای خودشان است. / م



۱۰ اسْكُنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارَّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا
 عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمِلٍ فَلَا تُنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ
 فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأَتَمِّرُوا بِنِكَاحِكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ
 تَعَاسَرْتُمْ فَسَتْرُضْعٌ لَهُ أَخْرَىٰ ۖ لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ
 قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يَكْفِ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا
 مَاءَ آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ۗ وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ
 عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا
 نُكَرًا ۙ فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا ۙ أَعَدَّ
 اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ ءَامَنُوا
 قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا ۙ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ
 لِيُخْرِجَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
 وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
 الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا ۙ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ
 سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ
 اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ۙ

(در مدت عدّه، آنان را در جایی که ساکن
 هستید و در توان تان است، سکونت دهید،
 و (با کم گذاشتن از نفقه‌شان)، به آنان زیان
 نرسانید تا عرصه را بر آنان تنگ کنید، و اگر
 باردار بودند، تا زمان وضع حمل، خرجی‌شان
 را بدهید، و پس از آن، اگر (نوزاد را) برایتان
 شیر دادند، مزد (شظیر دادن) آنان را
 بدهید، (و در مورد میزان اجرت شیردهی،)
 به‌نیکی با هم به توافق برسید، و اگر
 (به توافق نرسیدید و) کار را بر یکدیگر
 دشوار کردید، (زن) دیگری، نوزاد را برای
 پدر شیر بدهد. ۶ شخص ثروتمند باید با
 توجه به (شان و) توان مالی‌اش، (برای
 زن مطلقه‌اش یا زنی که کودکش را شیر
 می‌دهد)، هزینه کند، و کسی که روزی‌اش
 کم و محدود شده، از همان مقدار که
 خدا به او (روزی) کرده، هزینه کند.
 خداوند به هر کس فقط به همان
 مقداری که به او داده، تکلیف می‌کند.
 خداوند، پس از سختی، آسانی قرار خواهد

داد. ۷ چه بسیار شهرهایی که (اهالی آنها) از فرمان مالک و صاحب‌اختیارشان و پیامبران او سرپیچی کردند؛
 پس آنان را به‌شدت محاسبه کردیم و با عذابی سخت و تصورناشدنی عذاب‌شان نمودیم. ۸ و بدین ترتیب، سزای
 بد کار خود را چشیدند، و فرجام کارشان، زیان و خسارت بود. ۹ خداوند، برایشان عذابی شدید آماده کرده
 است. پس ای خردمندان باایمان، خود را از (خشم) خدا حفظ کنید. به‌راستی چیزی را که مایه‌ی یادآوری و
 تذکر است، نزد شما نازل کرده است؛ ۱۰ یعنی فرستاده‌ای که آیات روشنگر خدا را بر شما می‌خواند تا کسانی
 را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته می‌کنند، از تاریکی خارج کند و به نور برساند. (آری، کسانی که به خدا
 ایمان آورند و کار شایسته بکنند، (خداوند) آنان را در باغ‌هایی (از بهشت) وارد می‌کند که از زیر (درختان)
 آنها، نهرها جاری‌ست، و همیشه در آن خواهند ماند؛ در حالی که رزقی نیکو برایشان قرار داده است. ۱۱
 «الله»، کسی‌ست که هفت آسمان را آفرید و مانند همان (تعداد آسمان)، از جنس زمین (خلق کرد)؛ کار (تدبیر
 جهان، از جانب او،) در میان آسمان‌ها و زمین، مرحله به مرحله نازل می‌شود تا بدانید که خدا بر هر کاری
 تواناست، و این‌که بی‌گمان علم خداوند، همه چیز را فرا می‌گیرد. ۱۲

۱۱. آیات مبینات به چه معناست؟

در آیه‌ی شریف، تعبیر «آیةِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ» آمده است. «مُبَيِّنٌ»، هم معنای لازم می‌دهد و هم متعدی (لسان‌العرب، ج ۱۳، ص ۶۷). اگر معنای لازم منظور باشد، معادل همان است که در جاهای دیگر با تعبیر «آیاتِ بَيِّنَاتٍ» نیز مکرراً آمده است: «وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ...» (بقره/۹۹): «ما آیاتِ روشنی بر تو فرو فرستادیم.»؛ و اگر معنای متعدی لحاظ شود، معنای «آیةِ مُبَيِّنَاتٍ»، آیه‌های روشنگر است.

تأکید بر غلط بودن یک نظریه؛ موضوع مورد نظر در این بحث، این است که «روشن» یا «روشنگر» بودن آیات، نظریه‌ی ناصحیح «کفایت قرآن» (حسینا کتاب‌الله) را تأیید نمی‌کند و نقش سخنان پیامبر و اهل‌بیت (علیهم‌السلام) در احراز حُجِّیَّت آیات قرآن را نفی نمی‌نماید. در این نظریه ادعا می‌شود که بی‌نیاز از روایات می‌توان به همه‌ی مرادهای قرآن دست یافت.

بخشی از دلایل مردود بودن این نظریه، این‌هاست:

۱- آیات دشوار قرآن که فراوانند، ناقض نظریه‌ی مذکور هستند (برای دیدن نمونه‌ها ر.ک: ص ۵۳۰).

۲- یک مثال نقض، این است که همه‌ی مسلمانان از صدر تا امروز و تمام فرق اسلامی در این عقیده متفق‌اند که مجملات فقهی قرآن - یعنی اکثر آیات فقهی که بدون ذکر جزئیات در قرآن آمده - را باید به رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ارجاع داد و تفصیلش را از آن حضرت پرسید. همه‌ی مسلمانان، بدون استثنا، صدها فرع و حکم نماز را به استناد فرمایش یا عملکرد پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، حکم الهی و مصداق «سَلُوةٌ» قرآن می‌دانند و روشن است که با اکتفا به قرآن نمی‌توان مراد خداوند را از «اقِمِ الصَّلَاةَ» فهمید و اجرا کرد. در عین حال، کسی مراجعه به تبیین و تفسیر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در فهم مراد این آیات را به معنای نقض «روشن» یا «روشنگر» بودن آن‌ها نمی‌شمارد. «اقِمِ الصَّلَاةَ» روشن است و مخاطب را آگاه می‌کند که باید نیایش به پا دارد؛ اما بدون روشنگری پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، امکان عمل به این دستور فراهم نمی‌شود. در این میان، شیعه بر اساس دلایل بی‌شمار معتقد است که نبی اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، علم قرآن را به اوصیای معصومش سپرده و مسلمانان را پس از خود به آنان ارجاع داده است.

بر اساس این توضیحات، ممکن و متعارف است که مطلبی، در یک سطح برای ما روشن و روشنگر باشد و سطوح عمیق‌تر

آن به روشنگری بیشتری نیازمند باشد. مخالفان، وصف روشن بودن قرآن را به معنای خودآموز بودن آن می‌گیرند؛ در حالی که وصف روشن، برای کتابی درسی که ما برای آموختنش به معلم نیازمندیم هم به کار می‌رود. عبارات چنین کتابی، روان است و ما آموزه‌هایی را از آن درمی‌یابیم (معمادگونه و گنگ نیست)؛ اما در بخش‌هایی از آن، متوجه نیازمان به بیان معلم می‌شویم و حتی شاید در قسمت‌هایی این را درنیابیم؛ ولی با تذکر معلم پی می‌بریم که وجه یا وجوهی از درس بر ما پوشیده بوده که با توضیح وی آشکار شده است.

۳- مثال نقض دیگر: ذیل آیه‌ی ۸۲ سوره‌ی انعام (ص ۱۳۸) نمونه‌ای بیان شد که معنای آیه نزد اکثر مسلمانان مشتبه و موجب نگرانی عمومی شده بود؛ اما با بیان رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، آن برداشت نقض شد.

در آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی نحل، به پیامبر گرامی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) چنین خطاب شده است: «ما قرآن را بر تو فرو فرستادیم تا آنچه را که بر مردم نازل شده، برای آن‌ها تبیین کنی (روشن کنی)؛ باشد که بیندیشند.» (... لِيُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...). بر اساس این آیه، پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، دارای شأن تبیین یعنی روشن کردن و توضیح دادن قرآن کریم‌اند. دو نکته‌ی لطیف از این آیه‌ی شریف فهمیده می‌شود: الف - نخست این‌که قرآن، هم نازل شده بر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و هم نازل شده بر مردم است. پس قرآن کریم، به تعبیری، بر همه‌ی مردم نازل شده؛ اما این وصف، مانع آن نیست که همین مردم، تبیین قرآن را از آورنده‌ی آن یعنی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بیاموزند. این نکته، باطل‌کننده‌ی استدلال کسانی‌ست که می‌پندارند چون قرآن خطاب به مردم است، عموم مردم، همه‌ی حقایق آن را می‌توانند بدون معلم و مبین بیاموزند! ب - نکته‌ی دیگر این‌که در صدر آیه‌ی شریف، شأن تبیین قرآن برای رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ثابت شده، و در پایان آن، دستور تفکر در آیات به عموم مردم داده شده است. بنابراین، در منطق قرآن کریم، نیاز آیات به تبیین، با امر به تفکر مردم در آن مغایرت ندارد. از این رو کسانی که به طرفداری از نظریه‌ی جدایی قرآن و عترت می‌گویند «چون قرآن به تفکر و تدبر در آیات دستور داده، پس همه‌ی مردم بدون معلم و مبین می‌توانند همه‌ی حقایق قرآن را بفهمند...»، حتی همین حقیقت روشن قرآنی را نیز نفهمیده‌اند! /



سورة التحريم
آیاتها ۱۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغَى مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ① قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ
مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ② وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ
حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ
عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّاهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِي الْعَلِيمُ
الْحَبِيرُ ③ إِنْ تَوْبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا
عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَلِحَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةَ
بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ④ عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنْ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا
خَيْرًا مِنْكَ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَلْبَاتٍ تَرْتَابَتٍ عِبْدَاتٍ سَلَحَتْ
ثِيَابَهُنَّ وَأَبْكَارًا ⑤ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ
نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ
لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ⑥ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَدُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تَجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ⑦

سورهی تحریم (در مدینه نازل شده است)

به نام خداوند بخشندهی مهربان

ای پیامبر، چرا به سبب این که در پی
خشنودی همسرانت هستی، آنچه را که
خدا برایت حلال کرده است، (بر خود)
حرام می کنی؟ خداوند، بسیار آمرزنده و
مهربان است. ۱ به راستی خداوند شکستن
قسم هایتان را (با دادن کفاره ی آن) مجاز
کرده است. خداوند، سرپرست شماست، و
همه ی این قوانین، از جانب خود اوست،
و اوست که بسیار دانا و حکیم است. ۲
زمانی (را یاد کن) که پیامبر، سخنی را به
عنوان راز به یکی از همسرانش گفت. پس،
هنگامی که (آن زن) آن راز را به اطلاع (یکی
دیگر از همسران پیامبر) رساند و خداوند،
پیامبر را (از کار همسرش) باخبر کرد، پیامبر
(همسرش را) از بخشی (از آنچه گفته بود)،
آگاه کرد و (با بزرگواری) از بخشی (دیگر)
صرف نظر کرد. پس هنگامی که (پیامبر)
همسرش را از آن کار مطلع کرد، (آن زن)

گفت: «چه کسی تو را از این ماجرا آگاه کرده است؟» (پیامبر) گفت: «(خدا) بسیار دانا و آگاه، به من خبر
داده است.» ۳ اگر (شما دو زن) به درگاه خدا توبه کنید، (وظیفه تان را به انجام رسانده اید)؛ زیرا قطعاً دل های
شما (از حق) منحرف شده است، و اگر برضد پیامبر به یکدیگر کمک کنید، (کاری از پیش نخواهید برد)؛ زیرا
بدون شك، خداست که یار و یاور اوست، و (همچنین) جبرئیل و آن فرد شایسته از مؤمنان، و علاوه بر این (ها)،
فرشتگان (نیز) پشتیبان او هستند. ۴ اگر (پیامبر)، شما را طلاق دهد، چه بسا پروردگارش برای او همسرانی
بهتر از شما جایگزین کند؛ (زنانی) که تسلیم خدا، باایمان، فرمان بردار (خدا)، توبه کار، اهل عبادت و اهل روزه
باشند؛ باکره یا غیرباکره. ۵ ای مسلمانان، خود و خانواده هایتان را از آتشی که میزمش مردم و سنگ ها هستند،
حفظ کنید. بر آن (آتش)، فرشتگانی خشن و نیرومند گمارده شده اند که از آنچه خدا به آنان دستور داده،
سریچی نمی کنند، و به آنچه مأمور می شوند، عمل می کنند. ۶ ای کافران، امروز عذرخواهی نکنید. شما فقط
به وسیله ی کارهایتان جزا داده می شوید، و خود کارهایتان، جزای شماست؛ نه چیز دیگر. ۷

از آن خداست و به اعطای الهی، در اختیار بشر قرار گرفته است؛ مانند علم غیب در آیهی مورد بحث.

علم غیب ذاتی الهی، مطلق و بی‌قید نیز هست؛ چون معنا ندارد که چیزی از عالم مخلوقات، بر خالق پوشیده باشد. عبارت «عالم الغیب» یا «اعلم الغیب» نیز چنین اطلاقی دارد (اصطلاحاً «الف ولام» الغیب، برای استغراق و به معنی همه‌ی غیب است). پس اگر در آیه‌ای مثلاً گفته شده «قُل... لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ» (انعام/۵۰)، یعنی «بگو همه‌ی غیب را نمی‌دانم»، به علت تفاوت‌های ساختار زبان فارسی ممکن است «همه» در ترجمه آورده نشود؛ اما عبارت آیه بر آن دلالت می‌کند (برای اطلاع از آیات دلالت‌کننده بر علم غیب پیامبر اکرم، رک: آل عمران/۴۴).

در باره‌ی همسران پیامبر ﷺ:

این آیه و آیات بعدی، روایتگر موضع‌گیری شدید خدا در برابر دو تن از همسران رسول خدا ﷺ است؛ یکی از این دو، راز پیامبر ﷺ را نزد دیگری افشا کرده است. آیات، نوعی تقابل مشترک آن دو را با حضرت نشان می‌دهد. در آیه‌ی ۴ نیز صف‌بندی خدا، مؤمنان و فرشتگان در برابر آن دو زن اعلام شده است (بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که آن دو، نماینده‌ی یک گروه‌اند). آیه ۵ تهدید می‌کند که اگر پیامبر طلاقشان دهد، امید است که پروردگار، به جای آنان، همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه‌کار، عابد و .. برای او قرار دهد. ذکر این اوصاف نشان می‌دهد که آن دو زن چه احوالی داشته‌اند. سرانجام آیه‌ی ۱۰، با مثال زدن همسران حضرت نوح ﷺ و حضرت لوط ﷺ که به آن دو خیانت کردند، توصیفات شدیدالحن را پایان می‌دهد و این گمان را که همسر یا وابستگان پیامبر حتماً افراد صالحی هستند، رد می‌کند. به این ترتیب معلوم می‌شود که نسبت‌های خویشاوندی - و به طریق اولی، سایر روابط اجتماعی و فیزیکی - ملاک کافی برای فضیلت نیست؛ بلکه معیار برتری نزد خداوند، تقوی است. نسبت‌های اشاره‌شده، برای افراد پرهیزگار، موجب مزید فضیلت هست؛ اما در نبود تقوی ممکن است عاملی منفی در ارزش معنوی فرد تبدیل شود؛ زیرا در نظام عدل الهی، از کسی که مثلاً نسبت نزدیک‌تری با رسول خدا ﷺ دارد، انتظار دین‌داری بیشتری هست. /م

۳. علم غیب پیامبر ﷺ

علم غیب، از موضوعات بحث‌انگیزی است که سؤالات و شبهات زیادی در باره‌اش شکل گرفته است. در ضمن آیه‌ی شریف، یک مورد اطلاع غیبی از سوی خداوند به پیامبر اکرم ﷺ گزارش شده که بر اساس ظاهر آیه، مسئله‌ای شخصی و خانوادگی است. حضرت، رازی را با یکی از همسران خود در میان نهاده‌اند؛ او رازداری نمی‌کند و راز را به دیگری باز می‌گوید. خداوند، خبر این افشای راز را به رسولش می‌دهد.

مورد یادشده و امثال آن، جدا از موارد فراوانی در قرآن است که اطلاعات وحی‌شده‌ی مربوط به حوزه‌ی رسالت، علوم غیبی دانسته شده است؛ مانند آن که سه جا، ضمن نقل ماجرای امت‌های پیشین، به حضرت خطاب شده است: «این، از خبرهای غیبی است که به تو وحی می‌کنیم.» (آل عمران/۴۴؛ هود/۴۹؛ یوسف/۱۰۲). تا همین‌جا معلوم است که استناد به آیاتی مانند «قُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ» (یونس/۲۰): «بگو غیب تنها از آن خداست.»، برای نفی علم غیب از اولیای الهی، صحیح نیست؛ زیرا در آیه‌ی مورد بحث، اعطای علم غیب گزارش شده است. در قرآن، گزارش‌های فراوانی حتی در باره‌ی اشخاصی غیر از انبیاء ﷺ آمده است؛ مانند اطلاع به مادر حضرت موسیٰ ﷺ مبنی بر این‌که «... ما او را به تو باز می‌گردانیم، و او را از رسولان قرار می‌دهیم.» (قصص/۷)؛ یا اطلاع به همسر حضرت ابراهیم ﷺ مبنی بر این‌که به‌رغم سن بالا و نازایی، خداوند پسری به ایشان خواهد داد (هود/۷۱).

آیه‌ی اخیر که غیب را مختص خداوند دانسته، بدین معناست که خدای متعال، ذاتاً و اصالتاً این علم را دارد. دیگران اگر دارای بخشی از علم غیب می‌شوند، به اعطا و موهبت الهی است و مالک ذاتی آن نیستند. مشابه چنین تعبیری، در آیات قرآن کریم، در موضوعات دیگری نیز وجود دارد. برای مثال، بارها آمده است: «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»؛ «آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، فقط از آن خداست.» (توجه کنید که در این آیه، به سبب جلو افتادن جار و مجرور «لله»، طبق قاعده‌ی نحوی، حصر وجود دارد)؛ اما در آیات دیگر، مالکیت به انسان نیز نسبت داده شده، و تعبیر «اموالهم» و «اموالکم» بارها در قرآن آمده است. این یعنی مالکیت اصیل،



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ
 أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرَىٰ
 مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا
 مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا
 أَتَمِّمْنَا لَنَا نُورًا وَآغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٨﴾
 يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ
 وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٩﴾ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا
 لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ
 عِبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا
 مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ ﴿١٠﴾
 وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ
 قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ
 وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١١﴾ وَمَرْيَمَ ابْنَتَ
 عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا
 وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَنَاتَيْنِ ﴿١٢﴾

ای مسلمانان، خالصانه به درگاه خدا توبه کنید؛ باشد که پروردگارتان بدی‌هایتان را بپوشاند و از شما بزداید و شما را در باغ‌هایی (از بهشت) وارد کند که از زیر (درختان) آن‌ها، نهرها جاری‌ست؛ در آن روز که خداوند، پیامبر و مؤمنانی را که (در اطاعت از امر خدا) همراهش بودند، خوار نمی‌کند. (در آن روز)، نورشان در مقابل و سمت راست‌شان به سرعت حرکت می‌کند، و در آن حال می‌گویند: «پروردگارا، نورمان را زیاد و کامل کن، و ما را بیمارز؛ که تو بر هر کاری توانایی.» ۸ ای پیامبر، تمام تلاش خود را در مبارزه با کافران و منافقان به کار گیر، و با درستی و شدت عمل با آنان برخورد کن. جایگاه‌شان دوزخ است، و چه بد فرجامی‌ست. ۹ خداوند، برای کافران، نکته‌ی مهمی را بیان کرد: (سرگذشت) همسر نوح و همسر لوط را که در همسری دو بنده‌ی شایسته از بندگان‌مان قرار

داشتند. آنگاه به آن دو خیانت کردند. سرانجام، آن شد که (آن دو بنده‌ی صالح)، ذرّه‌ای از عذاب خدا را از آن دو زن دور نکردند (، و آن رابطه‌ی همسری، هیچ سودی به حال آن زنان نداشت)، و (به آن دو) گفته شد: «با کسانی که وارد (دوزخ) می‌شوند، وارد آتش شوید.» ۱۰ خداوند برای مؤمنان (نیز) نکته‌ی مهمی را بیان کرد: (سرگذشت) همسر فرعون را؛ در آن زمان که (به خدا) عرض کرد: «پروردگارا، نزد خودت در بهشت، برای من خانه‌ای بنا کن و مرا از (شرّ) فرعون و کردار (خبیث) او نجات ده، و مرا از (دست) افراد ستم‌کار نجات بخش.» ۱۱ و (نیز سرگذشت) مریم دختر عمران را؛ همو که دامان خود را پاک نگه داشت. آنگاه از روح خویش در وجودش دمیدیم، و (مریم)، سخنان پروردگارش و کتاب‌های (نازل‌شده از سوی) او را تصدیق کرد و از فرمان‌برداران بود. ۱۲

۱۲. دمیدن روح الهی در کالبد بشری

در قرآن کریم، تعبیر «دمیدن روح الهی» در باره حضرت آدم و حضرت عیسیٰ علیه السلام، چند بار و از جمله در آیه ۱۲ این سوره آمده است. در آیات ۲۹ سوره حجر، ۹ سجده و ۷۲ ص، در گزارش آفرینش آدم ابوالبشر، پس از ذکر به سامان رساندن کالبد او، تعبیر «فَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» یا «فَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» آمده است. در آیه ۱۴ سوره مؤمنون نیز پس از بیان مراحل تکوین نطفه به علقه و مضغه و ... می‌خوانیم: «سپس آن را آفرینش دیگر (گونه‌ای) دادیم.» در روایات، این مرحله از خلقت انسان، «دمیدن روح» (هرچند به «الله» اضافه نشده) دانسته شده است (کافی، ج ۷، ص ۳۴۸). بنابراین، این فعل عمومیت دارد و بر همه‌ی افراد بشر تطبیق داده شده است.

در تعبیر یادشده، نکته‌ی ادبی ساده‌ای به نام کاربرد «اضافه‌ی تشریفیه» وجود دارد. امام باقر علیه السلام در این باره فرموده است: «... (خداوند) روح را به خود اضافه کرده؛ همان‌طور که کعبه را به خود اضافه کرده (و فرموده: بیتی)» (کافی، ج ۱، ص ۱۳۴). توضیح آن، این‌که ترکیب «بیتی» بدین سبب برای کعبه به کار رفته تا عظمت این خانه را هویدا کند؛ همچنان‌که ترکیب «روحي» نیز برای نشان دادن عظمت (بالقوه‌ی) روح انسان و آگاه کردن او از اهمیت دارایی خود است. مثال دیگر «اضافه‌ی تشریفیه» این است که استادی به شاگردش می‌گوید «فرزندم»، در حالی که شاگرد، فرزند او نیست؛ بلکه خواسته او را بزرگ بردارد.

شبهه‌ای بنیان‌سوز: در مذهب تشیع، با وجود تعالیم عالی و مرزبندی دقیق توحیدی و هشدارهای مکرر و شدیدالحن اهل‌بیت علیهم السلام در باره‌ی هر گونه انحراف از اصول توحید، هیچ جای تخطی وجود ندارد؛ اما گاه دیده می‌شود که با استناد به آیات مورد بحث و تعبیر «روح خدا»، ادعاهایی از قبیل خداگونگی بشر و «مجانست روح بشر با خدا» و امثال این‌ها طرح و به قرآن نسبت داده می‌شود؛ آنگاه همین مسئله، دست‌مایه‌ی بنا کردن ساختاری از خداشناسی می‌شود که فرسنگ‌ها با توحید اسلام فاصله دارد.

این بنای کج که از راه گشودن باب تشبیه میان خالق و

مخلوق، اساس توحید را مخدوش می‌کند، افزون بر تعارض با نکته‌ی ادبی پیش‌گفته، با مبانی اولیه و عقلی خداشناسی نیز مغایرت دارد. اساساً خالق و مخلوق، هیچ مشابهتی ندارند؛ تا چه رسد به اشتراک. خالق، غنای مطلق است، و مخلوق، فقر محض. غنای مطلق، نه سنخیت و اشتراکی با فقر محض دارد و نه شباهتی با آن.

افزون بر این اشکال مبنایی اما برخی اشکالات دیگری نیز به برداشت یادشده وارد است: ۱- مگر خداوند، روح دارد که با برداشت سطحی از آیه چنین ادعا شود که از روح خود در کالبد بشر دمیده است؟ معنای چنین فرضی این است که «روح خدا» غیر از خدا باشد و در ذات قدوسش ترکیب راه یافته باشد؛ که نشانه‌ی نیاز است و ... ۲- اگر بر فرض محال امکان داشت که - العیاذ بالله - برای خداوند متعال روح قائل شویم و فرض کنیم که از آن روح به انسان داده شده باشد، آنگاه روح بشر نمی‌بایست کسالت و آلودگی و افسردگی پیدا می‌کرد؛ در حالی که یقیناً چنین نیست. بنابراین اکنون که روح بشر به انواع این نقصان‌ها مبتلاست، مجانس دانستن آن با روح خداوند چه معنایی دارد؟

در آیه‌ی ۱۷۱ سوره‌ی نساء، در باره‌ی حضرت مسیح علیه السلام توصیف «رُوحٌ مِنْهُ»: «روحي از جانب خدا» آمده است. امام صادق علیه السلام در تفسیر این عبارت فرموده است: «آن، روح‌الله و مخلوق است که خداوند در وجود آدم و عیسی علیه السلام آفرید.» (تفسیر برهان، ج ۲، ص ۲۰۳).

اشاره‌ای به اهمیت جایگاه روح بشر

اضافه‌ی تشریفه‌ای که خدای متعال برای روح بشر به کار برده، نشانه‌ای از عظمت و ظرفیت زیاد روح انسان است؛ روحی که قابلیت‌ها و توانایی‌های فوق‌تصوری دارد. در ضمن شعر منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام، اشاره‌ای به این عظمت شده است: «آیا گمان کرده‌ای که تو جرمی کوچک هستی؟/ در حالی که جهان بزرگی در درون تو در هم پیچیده است.» (تفسیر صافی، ج ۱، ص ۹۲). م